

آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان
پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان

دکتر ایرج بشیری
استاد تاریخ دانشگاه مینه سوتا

محرر مسئول
دکتر سیف الدین نظرزاده



دوشنبه، تاجیکستان

۲۰۰۷

با قرار شورای علمی پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی
چاپ میشود.

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان
ایرج بشیری
نظرزاده سیف الدین
انتشارت دوشتیچ
دوشنبه، ۲۰۰۷
۵۰۰

نام کتاب
مؤلف
محرر مسئول
ناشر
زمان و مکان چاپ
عدد نشر

پیشگفتار

با دکتر ایرج بشیری تابستان ۱۳۷۸، هنگامی که به عنوان رایزن فرهنگی کشورمان به تاجیکستان رفته بودم، آشنا شدم. یکروز برای استفاده از کتابخانه رایزنی به محل رایزنی آمده بود او را در کتابخانه دیدم. خود را معرفی کرد که ایرانی و اصلاً اهل بهبهان و اکنون سالهاست که در امریکا مقیم و استاد دانشگاه مینه سوتاست.

آرامش و وقار او در برخورد نخستین، ملاقات کننده را جذب می کند. میانه بالاست، چشمان روشن عسلی و پیشانی بلند دارد. شمرده، روشن و فصیح سخن می گوید. با شعر اغلب شاعران معاصر آشناست. اسم مرا هم شنیده است و برخی کتابهای شعر چاپ شده ام را از من می گیرد تا اگر شعری را پسندید، در سایت ویژه ای که برای شعر معاصر ایران دارد، به انگلیسی ترجمه کند؛ و همین کار را هم کرده است.

از او پرسیدم: در تاجیکستان چه می کند؟ و معلوم شد که به دعوت مردم تاجیکستان برای شرکت در سالروز جشن استقلال این کشور به شهر "دوشنبه" آمده است. اما توضیح می دهد که از ۱۹۹۰ میلادی با دانشگاههای تاجیکستان همکاری علمی داشته و دارای دکترای افتخاری از دانشگاه دولتی تاجیکستان می باشد. همچنین میگوید او و آقای رفسنجانی تنها ایرانیانی در جهان هستند که به دریافت لقب آکادمیسین و عضو بین المللی آکادمی علوم تاجیکستان مفتخر شده اند.

دانش مستمر و شور خاموش اما پیگیر او برای آموختن و آموزش دادن، احترام برانگیز است و محصول این شور و تلاش تألیف و انتشار بیش از دوازده کتاب در حوزه های: شاهنامه شناسی، حافظ شناسی، تاریخ گذشته ایران، تاریخ سامانیان، شناخت زندگی و شعر عصر کمال خجندی، شناخت نوروز، شناخت صادق هدایت و تحلیل بوف کور او، شناخت معارف و

برجستگان فرهنگی- ادبی تاجیکستان و ایران و افغانستان و حتی قرقیزستان است که از این کشور نویسندهٔ مشهور جهانی آن، چنگیز آیتماتوف را در کتابی به غرب شناسانده است.^۱

آنچه احترام بیشتر مرا بر او برانگیخت این بود که او با آنکه متجاوز از چهل سال است که به ایران نیامده اما علاقهٔ او به فرهنگ و ادب و تاریخ ایران و حتی لهجهٔ او در زبان مادری اش فارسی، کوچکترین و کمترین تغییری نیافته است.

*

*

*

رساله ای هم که در دست دارید، یکی از وُجوه علاقهٔ او به تاریخ گذشتهٔ ایران است.

دکتر بشیری در این رسالهٔ کوتاه علمی، با نگاهی دقیق و موشکافانه و علمی بر پایهٔ اسانید تاریخی، به بررسی وُجوهی از تقابل و تعاطی و تأثیر متقابل تمدن های ایران و مصر در یکدیگر پرداخته و همچنانکه از یک دانشمند انتظار می رود، بدون هیچ تعصب، هر جا که مصر، در سابقهٔ تمدن پیش تر بوده، بدان اذعان کرده است.

مهمترین جنبهٔ این پژوهش و چشمگیرترین بخش آن، نیمهٔ دوم و بخش پایانی آنست که در آن، دکتر بشیری در یک نتیجه گیری علمی کاملاً بدیع و تازه، به ما نشان می دهد که برخی از پادشاهان هخامنشی کشور ما، پس از سُلطه بر مصر، در زمرهٔ فراعنهٔ بزرگ مصر، مورد پذیرش مردم آن سرزمین بوده اند و حتی او در این پژوهش، شباهت هایی میان مقابر فراعنه و گورجای داریوش اول و شاهان دیگر در نقش رستم و پاسارگاد می یابد.

این جنبه از این پژوهش وی و بدیع بودن او، البته در برخی تحقیقات دیگر دکتر بشیری، سابقه دارد از جمله در تحلیل ساختار شناسانه

۱ زندگینامه و فهرست دقیق آثار دکتر بشیری در پایان این پیشگفتار آمده است.

او از "بوف کور" صادق هدایت، با مربوط ساختن بوف کور با دو منبع اساسی آن یعنی "بودا کاریتا" و "کتاب مردگان اهل تبت"، نشان می دهد که ساختار داستان بوف کور، بر مبنای زندگی بودا و علاقه بشر به فرار از چرخه زندگی و ندامت او از زندگی دوباره، بنا شده است، و این تحلیل نیز کاملاً بدیع و تازه است.

*

*

*

من یقین دارم که اثر حاضر، نظر صاحب نظران و فرهیختگان امروز ایران را جلب خواهد کرد، چنانکه پیش از انتشار هنگامی که موضوع آن را با استاد بهاء الدین خرمشاهی در میان نهادم، برای ایشان هم جالب بود.

خوب، چرا من روده درازی کنم، اگر یزد دور، گز نزدیک است و کتاب در دست شماست. از قدیم هم گفته اند: مُشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطر بگوید. این شما و این رساله دکتر ایرج بشیری: با نام: کدامیک از شاهان هخامنشی ایران، فرعون مصر هم بوده است؟

دکتر سید علی گرمارودی

۱۰ بهمن ۱۳۸۵

۳۰ فوریه ۲۰۰۷

دیباچه

سالهست که تدریس درباره ایران باستان و تحقیق درباره روابط آن کشور با جهان قدیم بخش مهمی از فعالیت های پژوهشی این جانب را تشکیل می دهد. با وجود این تنها در چند سال اخیر است که برداشت من از این روابط بطور چشمگیری تغییر یافته است. دلایل این تغییر یکی آشنائی بیشتر با مطالعات جدید درباره مصر باستان و درک نقش نافذ "مآت" در زندگی مصریان قدیم و دیگری شناخت بهتر نقش "فر" در کیهان شناسی، اسطوره شناسی، و تاریخ شناسی ایرانی است.

در خلال مدّتی که در باره مسائل مربوط به این تحقیق فکر میکردم، دو نکته اساسی را بطور مدام در مدّ نظر داشتم. از آن جا که این نکات حائز اهمیت می باشند بجاست که خواننده را نیز با آنها آشنا سازم. نکته اول مربوط به وجوه ظاهری و یا شباهت هائی می باشد که می توان بین کوه - گورها و معابد تدفین در مصر از یک سو و مجتمع تخت جمشید - پاسارگاد از سوی دیگر پیشنهاد کرد و ادّعا نمود که وجود آنها دلیل تأثیر تمدن مصر قدیم بر تمدن ایران است. هرچند چنین شباهت هایی، هر قدر چشمگیر هم باشند، نمی توانند به تنهایی شاخص چنین نفوذ عمیقی باشند.

نکته دوم مربوط به اصول غیر مادّی مانند "فر" و "مآت" است که هر دو بر اصل "السلطان ظل الله" پایه گذاری شده و بطور کلی زیر بنا و علّت ساختن اهرام و معابد می باشند. آیا داریوش اول بیستون را جهت استحکام بخشیدن به "فر" شاهی و قدرتمند نمودن حکومت خود بوجود نیاورد؟ و آیا "رامسس دوم" مجتمع ابوسمبل را جهت نشان دادن پشتیبانی بی چون و چرای خویش از "مآت" در "نوبه" ساخت؟ بکلام دیگر،

شباهت های ظاهری بین بناها و معابد بایستی بوسیله لزوم معنوی و اعتقادی مردم به وجود چنین بناها تأیید شود.

نتایج این تحقیق برای اولین بار در کنفرانسی در هفتم سپتامبر ۲۰۰۶ در آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان به سمع دانشمندان حاضر در جلسه رسانیده شد. پس از اتمام سخنرانی با دکتر ممدشا ایلالوف، ریاست محترم آکادمی گفتگویی داشتیم که در طی آن تصمیم گرفته شد که متن سخنرانی به انگلیسی، تاجیکی، روسی و فارسی توسط آکادمی به چاپ برسد و در معرض استفاده عموم قرار گیرد. دکتر ایلالوف سپس دکتر سیف الدین نظرزاده را جهت همکاری با اینجانب انتخاب نمودند.

در هنگام تحقیق درباره مواد این کتاب از اعانت همکاران و دوستان بسیاری در تاجیکستان، امریکا و ایران برخوردار بوده ام که متأسفانه تشکر از یک یک آنها در این مختصر مقدور نیست. در تاجیکستان از دکتر ایلالوف که نقش مهمی در نشر نتایج تحقیقاتم داشته اند و همچنین جهت عنایتشان از دکتر سیف الدین نظرزاده تشکر می نمایم. خانم لاله حاجی بایوا متون فارسی را به خط سریلیک برگردانیدند و خانم زلفیه رحیم آوا تمام امور مربوط به نشر را به عهده داشتند. قدردانی من از زحمات ایشان بی نهایت است. همچنین از دکتر اولماس میرسعیدوف رئیس سابق آکادمی و استادان محترم دکتر رحیم مساف و دکتر عسکرعلی رجبوف، هر دو از انستیتوت تاریخ و باستانشناسی آکادمی، که در طی سالیان دراز به پیشرفت کارهای تحقیقی اینجانب در تاجیکستان کمک کرده اند نهایت تشکر را دارم.

در امریکا خانم ماریا زویولوا متن انگلیسی را ویرایش نموده و متن مختصری را که به انگلیسی تهیه کرده بودم به روسی برگرداندند. دکتر جیمز پارتی اهمیت تأثیر مصر در تمدن یونان باستان را که مانند تأثیر تمدن مصر در تمدن ایران باستان کمتر مورد توجه و تحقیق قرار گرفته خاطر نشان کردند. از ایشان و دکتر استیون روزن استون، رئیس کالج ادبیات و علوم دانشگاه مینه سوتا جهت اعانت وی در کار تحقیقاتم درباره علل اختلاف بین

اسلام و جهان غرب که این مختصر بخشی از آن تحقیق است سپاس بی پایان دارم. همچنین از دکتر چارلز اسپیکر و خانم باربارا لندن به خاطر کمکهای بی دریغشان در پیشبرد کار تحقیق خود نهایت امتنان را دارم. از همسرم کارول هر چه قدردانی کنم باز هم کم است. وی در طی سال ها همکار من بوده و کاری از کارهای من نیست که وی در آن سهمی نداشته باشد.

در ایران بیش از همه مدیون دکتر علی موسوی گرمارودی هستم که با لطف بی نهایت زیادشان متون فارسی را ویرایش نمودند و تحقیق را با "پیشگفتاری" از خود مزین ساختند. ایشان همچنین باعث، بانی و ناظر طبع جداگانه این تحقیق در ایران در مجله وزین "فرهنگ" و بوسیله چاپخانه "میترا" می باشند. به این خاطر و به خاطر کمکهای بی دریغشان در مطالعاتم در کارهای آخوند ملاصدرا شیرازی از ایشان و از جناب دکتر بهاء الدین خرمشاهی که دورادور از کارهای حقیر پشتیبانی فرموده اند نهایت امتنان را دارم. لازم به گفتار نیست که هرگونه قصوری در پیش کشی این مطالعه وجود داشته باشد از اینجانب و تنها اینجانب است.

ایرج بشیری

مینه آپولیس
فوریه ۲۰۰۷

شرح حال مختصر نویسنده

دکتر ایرج بشیری استاد تاریخ دانشگاه مینه سوتای ایالات متّحدهٔ امریکا در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۰ میلادی مطابق با نهم امرداد هزار و سیصد و نوزدهٔ هجری خورشیدی و برابر با ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۵۹ هجری قمری در شهر بهبهان دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدائی را در دامنه و داران در ناحیهٔ فریدن و دوران دبیرستان را در اصفهان و شیراز به اتمام رسانید و در سال ۱۹۶۱ با دیپلم ریاضی از دبیرستان "حاج قوام" شیراز فارغ التحصیل گردید. در دوران دبیرستانی بشیری علاقهٔ مفراطی به زبان انگلیسی نشان داد و در سال ۱۹۶۰ در کنکور سراسری کشور در رامسر مقام شاگرد ممتاز ایران در زبان انگلیسی را به دست آورد.

در بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ بشیری به تحصیل زبان و ادبیات انگلیس در دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز کنونی) پرداخت و در سال ۱۹۶۳ باعنوان شاگرد اول زبان و ادبیات انگلیسی از آن دانشگاه فارغ التحصیل گردید. در دوران تحصیلات دانشگاهی وی همچنین مدّتی بعنوان خبرنگار منطقه ای روزنامهٔ کیهان در استان فارس انجام وظیفه کرد و در همین زمان نیز در انجمن فرهنگی ایران و انگلیس در شیراز به تدریس زبان انگلیسی و در دانشگاه پهلوی به تدریس ادبیات انگلیسی اشتغال داشت.

در سال ۱۹۶۴ بشیری برای ادامهٔ تحصیل به انگلستان و در سال ۱۹۶۶ به ایالات متّحدهٔ امریکا سفر کرد. وی در سال ۱۹۶۸ موفق به اخذ درجهٔ فوق لیسانس در زبانشناسی عمومی از دانشگاه میشیگان گردید و در سال ۱۹۷۲ دکترای خود را در زبانشناسی ایرانی از همان دانشگاه اخذ نمود. رسالهٔ دکترای بشیری بر اساس تحقیقات ابن سینا در فعل "بودن" است. وی نشان می دهد که فعل "بودن" نحوی مخصوص بخود دارد که با کمک فعل "شدن" جنبهٔ احوالی و با کمک فعل "کردن" جنبهٔ انفعالی بخود می گیرد و باز گوی تغییرات و تحولات منعکسه در زبان می شود.

در دوران تحصیلاتش در امریکا نیز مانند سالهای تحصیلی اش در ایران بشیری به تدریس زبان (این بار زبان فارسی) در دانشگاه میشیگان اشتغال یافت و همچنین در تعلیم و تربیت سپاهیان صلح در ایالات ورمونت، نیویورک و نیوجرسی شرکت نمود. در سال ۱۹۷۲ دکتر بشیری با سمت دستیار موقت برای تدریس زبانهای فارسی و ترکی و ادب و فرهنگ ایران در دانشگاه مینه سوتا استخدام شد و در طی سالهای ابتدائی خدمتش مواد رساله دکترای خود را به عمل گذاشت و کتاب "فارسی برای مبتدیان" را بر اساس رساله دکترایش نوشت. این کتاب تا به حال چهار بار بازنویس شده و به زبانهای انگلیسی و روسی به چاپ رسیده. بشیری در سال ۱۹۷۷ به دریافت مقام استادیاری و در سال ۱۹۹۶ به دریافت مقام پرفسوری نائل گردید.

مواد تدریسی دکتر بشیری در دوران تدریس وی در مینه سوتا شامل زبانشناسی ایرانی، ادبیات فارسی (شعر و نثر) و تاریخ ایران (از ازمینه قدیم تا حال) از یک طرف و تحقیق و تدریس در ادبیات و فرهنگ و تاریخ مردم آسیای میانه و افغانستان از طرف دیگر می باشد. او در سال ۱۹۸۰ عنوان استاد ممتاز دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه مینه سوتا را از خود کرد.

تحقیقات دکتر بشیری دامنه دار است ولی در این جا میتوان به شرح مختصری درباره سه نمونه از ایجادیات وی پرداخت. بشیری تقریباً پانزده سال اول تحقیقش را صرف بهتر شناختن صادق هدایت کرد. وی ابتدا بسیاری از داستانهای هدایت و عاقبت "بوف کور" وی را به انگلیسی ترجمه کرد، آنگاه به تجزیه و تحلیل کارهای هدایت بخصوص "بوف کور" پرداخت. نظر وی که نظر یک ساختارشناس است با نظریات متداول درباره هدایت و "بوف کور" او فرق دارد. بشیری با مربوط ساختن "بوف کور" با دو منبع اساسی آن یعنی "بودا کاریتا" و "کتاب مردگان اهل تبت" نشان می دهد که ساختار داستان بر مبنای زندگی بودا، خواهش بشر برای فرار از چرخ زندگی و ندامت او از وجود زندگی دوباره می باشد. در تحقیقات متداول به هیچ یک از این جنبه های اساسی ساختاری داستان توجه نمی شود.

ما قهرمان کتاب را در پایان یکی از عمرهای او در هنگام بازخواست ملاقات می کنیم. وی دلهره دارد چون نمی داند اعمال گذشته اش مورد قبول خدای مرگ واقع خواهد شد یا نه. نماد نیلوفر سیاه معلوم می

دارد که باز موفقیت را از دست داده. در اینجا هدایت از نماد ریگ های سیاه که ارواح بودائی محکوم به زندگی دوباره با خود به حضور خدای مرگ می آورند استفاده می کند و خدای مرگ را در هیئت مردی خنزر پنزری نشان می دهد. علت قبول نشدن وی ساده است. او دانش کاملی بر حیات قبلی خود نداشته و مدام مفتون علایق دنیوی بوده (بقول هدایت او نقّاشی بوده که همیشه همان تصویر را می کشیده) و بنابراین شایسته دریافت عمر جاویدان نیست. شدت پریشانی قهرمان از دریافت این حکم کافی است که او را از خود بیخود سازد.

در زندگی بعدی، قهرمان داستان خود را وادار می کند که جهان را آنطور که هست بشناسد تا بتواند از تزویر زمان بگریزد و به آزادی مدام (نیروانا) برسد. از اینرو حرکات و آداب نزدیکانش (از زن و دایه اش گرفته تا پیرمرد خنزرپنزری و قصّاب و مردم عادی شهر ری) را با دقت هرچه تمام تر از نظر می گذراند تا مطمئن شود که در گذر بعدیش نیلوفر سیاهی پیدا نشود و از گیر چرخ زمان آزاد گردد. و همین طور هم میشود. بشیری در تحقیق خود جنبه های مختلف این تجزیه و تحلیل را بررسی می کند که توضیح بیش از این درباره آن از حوصله این مختصر بیرون است.

تحقیقات بشیری در خصوص فردوسی در باره نقش "فر" در شاهنامه میباشد. وی "فر" را بعنوان محور اساسی حکومتی مردم ایران زمین معرفی می کند و نشان می دهد که در ادوار تاریخ این ودیعه الهی پشتیبان ایرانیان بوده و در تداوم حیات ملی آنها نقش مخصوصی ایفاء کرده است. نتیجه این تحقیق در کتاب "شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال" از طرف آکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه پچاپ رسیده.

دکتر بشیری همچنان به درک بهتر ما از ساختار غزلیات صوفیانه حافظ کمک کرده است. برعکس کسانی که میگویند اشعار حافظ ابیاتی پراکنده هستند که حافظ آنها را مانند دانه های مروارید به رسن کشیده، بشیری نشان می دهد که غزلیات صوفیانه حافظ نه تنها دارای ساختاری یک پارچه و حساب شده می باشند بلکه نمودار دقیقی از زندگی در خانقاه و رابطه بین مرشد و مرید می باشند. از آن گذشته بشیری می گوید این غزلیات برای هر کس نه بلکه برای جمع مخصوصی (اهل دل) نوشته شده اند. وی

حتی پیشنهاد می‌کند که شاید ساختار غزل (sonnet) انگلیسی از ساختار غزل‌های صوفیانه حافظ بهره‌برده باشد.

چند سال قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دکتر بشیری میدان تحقیق و تدریس خود را گسترش داد و به تحقیق و تدریس دربارهٔ افغانستان و جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای میانه پرداخت. وی قبل از فروپاشی اتحاد شوروی و بعد از آن چندین بار به این جمهوری‌ها سفر کرد و گاه مدتی در آنجا اقامت نمود تا از نزدیک با فرهنگ و زندگی آن مردم آشنا گردد. از میان این جمهوری‌ها بشیری بیشتر بر روی مسائل مختلف جمهوری تاجیکستان تکیه داشته و کتب و مقالات بسیاری دربارهٔ فرهنگ و ادب و تاریخ تاجیکان برشتهٔ تحریر در آورده است که از آن جمله میتوان تحقیقات وی در آثار صدرالدین عینی، نویسندهٔ سرشناس تاجیک را نام برد. در سال ۱۹۹۶ دانشگاه دولتی تاجیکستان بنام لنین پرفسور بشیری را با عنوان دکترای افتخاری فرهنگ و تاریخ مورد تفقد قرار داد و در سال ۱۹۹۷ آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان وی را با عنوان آکادمیسین و عضو بین‌المللی آکادمی مفتخر ساخت. در حقیقت حجت الاسلام اکبر رفسنجانی و دکتر ایرج بشیری تنها ایرانیانی هستند که به دریافت این لقب جهان شمول نائل گردیده‌اند. بشیری همچنین در تجزیه و تحلیل ایجادیات چنگیز آیتماتاف، نویسندهٔ جهان شمول قرقیز سهم بسزائی دارد و باعث شناسائی بهتر آیتماتاف در جهان غرب گردیده است.

در طی سالهای تدریس خود در مینه سوتا بشیری به تدریس و تحقیق در دانشگاهها و مراکز تحقیق دیگری نیز مشغول بوده که از آن جمله میتوان دانشگاه میشیگان، دانشگاه تگزاس در آستن، دانشگاه بین‌المللی قرقیزستان و آکادمی علوم قزاقستان را نام برد.

در پایان، پرفسور بشیری در طول سالهای تدریس و تحقیق خود از انجام وظایف اداری نیز بی‌بهره نبوده است. بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ وی ریاست بخش مطالعات خاورمیانه و سپس ریاست بخش مطالعات آسیای جنوبی دانشگاه مینه سوتا را بعهده داشت. بین سالهای ۱۹۸۷ و ۲۰۰۵ چندین بار به ریاست بخش مطالعات روسیه و آسیای میانه دانشگاه مینه سوتا رسید. وی اکنون رئیس انستیتوت زبان شناسی، زبان انگلیسی برای خارجی‌ان و

مطالعات روسیه و آسیای میانه دانشگاه مینه سوتا می باشد. وی همچنین در کمیته های دانشگاه، مخصوصاً در امور مربوط به برنامه ریزی، فعالیت بسیار از خود نشان داده. در سال ۲۰۰۵، وی هم ریاست هیئت قانونگزاری دانشکده علوم و ادبیات و هم رهبری هیئت امنای آن دانشکده را بعهده داشت.

فهرست کوتاهی از آثار چاپ شده دکتر بشیری:

از سرودهای زردشت تا نغمات باربد، ۲۰۰۳، آکادمی علوم تاجیکستان
 شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال، ۱۹۹۴، آکادمی علوم تاجیکستان
 سامانیان و احیای تمدن ایران باستان، ۱۹۹۷، آکادمی علوم تاجیکستان
 عصر کمال خجندی و اهمیت آن در تاریخ آسیای میانه، ۱۹۹۶، تهران
 تجزیه و تحلیل داستانهای صادق هدایت، ۱۹۸۴، انتشارات مزدا
 پیام هدایت، ۱۹۸۰، مطالعات اسلامی
 تجزیه و تحلیل "ترک شیرازی" حافظ، ۱۹۷۹، جهان اسلام
 تجزیه و تحلیل "مزرع سبز فلک" حافظ، ۱۹۷۹، مطالعات اسلامی
 طومارهای نوروزی، بزبانهای فارسی، انگلیسی، تاجیکی و روسی، ۲۰۰۴،
 بنیاد فرهنگی باربد
 در نحو زبان فارسی، ۲۰۰۱، انتشارات برجس، مینه آپولیس
 اشخاص برجسته تاجیکستان در قرن بیستم، ۲۰۰۲، بنیاد فرهنگی باربد
 گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی در تاجیکستان ۱۹۰۰ - ۲۰۰۰، ۲۰۰۶،
 انتشارات نیما، آلمان

در اینترنت:

بخارای صدرالدین عینی، ۱۹۹۳
 جنبه های هنری ایجادیات چنگیز آیتماتوف، ۲۰۰۳
 گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی افغانستان، آسیای میانه و ایران از ابتدا تا
 سال دو هزار، ۲۰۰۱

ترجمه ها

از انگلیسی بفارسی: "سرنوشت یک انسان" اثر میخائیل شولوخف، ۱۹۶۴، چاپ زندگی
از فارسی به انگلیسی: "بوف کور" اثر صادق هدایت، ۱۹۸۴
از تاجیکی به انگلیسی: "تبر تقسیم" نوشته رحیم مساف، ۱۹۹۶

ویرایش و تفسیر

توپ مرواری اثر صادق هدایت، ۱۹۸۶، انتشارات مزدا
تاجیکستان در قرن بیستم (به زبان تاجیکی)، ۲۰۰۲، پست اسکرپتوم
ایمپریماتور، پراگ
تاجیکستان در قرن بیستم (به زبان فارسی)، ۲۰۰۶، انتشارات نیما، آلمان

کارهای دیگر

استاد بشیری شرح حال بسیاری از نویسندگان و شعرای ایران، تاجیکستان و قرقیزستان را با ترجمه نمونه های ایجادیاتشان در اینترنت در اختیار جهانیان قرار داده است. وی مخصوصاً مهارت بی مانندی در ترجمه اشعار فارسی به شعر انگلیسی دارد که نمونه های آن را میتوان در ترجمه "عقاب" اثر پرویز ناتل خانلری، "کوچه" اثر فریدون مشیری و "درخت" اثر سید علی گرمارودی مشاهده کرد. ترجمه وی از بخش آغازین مقدمه "گلستان" سعدی بسیار دقیق، رسا و دلنشین می باشد.

مقدمه

اولین دودمان سلطنتی مصر در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح پایه گذاری شد. این دودمان و پادشاهانش از آن پس تا قرن‌ها مورد تمجید و تحسین عموم قرار گرفتند و رفتار و کردارشان در سطح جهانی بعنوان نمونه برجسته نظم و ترتیب دولت داری به حساب آمد. در حدود سال ۲۷۰۰ قبل از میلاد، وقتی دوران ابتدائی حکومت مصر قدیم به پایان رسید، مصریان روش‌های بسیار مؤثری جهت پیش برد مصالح فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور خود اختراع و به کار انداخته بودند. بر پژوهشگری که در باره تمدنهای قدیم تحقیق می کند واجب است که با مراحل تکامل این تمدن جهان شمول گذشته آشنا شود. زیرا ممکن است که بدون توجه بشناخت تمدن مصر قدیم مطالعات وی در خصوص تمدنهای نوبه یونان و ایران باستان کامل نگردد و نکات مهمی در باره تحولات این فرهنگ‌های غنی از قلم بیفتد و نتیجه‌ی دلخواه حاصل نگردد.^۱

مصریان جزء اولین مردمی بودند که برای خود، نوشت افزار آفریدند. در حقیقت آنها دو نوع نوشت افزار اختراع نمودند که یکی از آنها بنام "دماطیک" برای کاربرد در نوشتن امور روزمره و دیگری بنام "هیروگلیف" برای درج مطالب دینی و دولتی بکار می رفت.^۲ مصریان همچنین جزء اولین مردمی بودند که به تعلیم و تربیت کودکان خود پرداختند. این تعلیم و تربیت که در ابتدا در دربار فراعنه انجام می گرفت عاقبت جای خود را در معابد و مدارس باز کرد. باید اضافه کرد که مدارک در آغاز روی سفال نوشته میشدند و کم کم با پیشرفت تمدن به روی کاغذ مخصوص پاپیروس انتقال یافتند.

مصریان نیز مانند اهالی ماوراء النهر در امور ریاضی، هیئت و طب

۲ مقایسه کنید با مارتین برنال، آئینای سیاه، ۱۹۸۷، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ ۱۶۹-۱۷۰؛ ۱۸۰.

۳ هروdot، جنگهای ایرانیان، ۱۹۴۲، ص ۱۳۵.

ید طولائی داشتند.^۴ مثلاً دانشمندان مصری از اندازه گیری مقدار جزر و مد رود نیل نه تنها برای تعیین مقدار مالیات پرداختی هر رعیت، بلکه جهت ساختن سد، حمل و نقل و بلند کردن سنگهای بزرگ، خشک کردن باطلاها و بوجود آوردن کشتزارهای جدید استفاده می کردند.^۵ بکار گرفتن آب برای مسطح ساختن زمینهای زیر بنای اهرام از جمله کارهای اعجاب آور دانشمندان مصر قدیم می باشد. و بگذریم از این که جدا کردن ستونهای هرمی شکل سنگی (آبه لیسک) از معدن و تدارکات دقیق جهت نصب آنها در جلوی معابد به چگونه تبحری احتیاج داشته است.

فرعون "اسنفرو" که بین سالهای ۲۶۱۳ تا ۲۵۸۹ قبل از میلاد حکمرانی می کرد، موازین مخصوص و دقیقی جهت ارائه هنر در اجتماع مصر قدیم بوجود آورد و این موازین تا قرنهای بعد بدون کوچک ترین تغییری توسط هنرمندان کارکشته مصری بکار گرفته می شد. در حقیقت، ثبات و تغییر ناپذیری پایه ها، از اصول برجسته هنر مصر قدیم بشمار می رفت. به این ترتیب از زمان "اسنفرو" تا روی کار آمدن فرعون بزه کار "اخناتن" که بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۳۴ قبل از میلاد پادشاهی کرد، هنر مصری ها هنری تغییر ناپذیر بود. این هنر را استادان قدیم به تکامل رسانیده بودند و نوباوگان آنها اجازه هیچ گونه دخالتی در چگونگی ارائه و انتقال آن به آیندگان نداشتند. در طول قرون این رویه باعث بوجود آمدن اشیاء بسیاری مانند جواهرات ساخته شده از سنگهای قیمتی الوان، مجسمه ها و سایر اجناس تجملاتی گردید که با عدم نوآوری در ساخت آنها، در ارائه هنر، حائز اهمیت فراوانی میباشند. از آن گذشته مصریان قدیم به وجود این هنر در اجتماع خود چنان قدری می گذاشتند که بمحض به پایان رسیدن دوره "آمارنه" و فوت "اخناتن" آنها در اسرع وقت نه تنها این هنر را به عرصه اجتماع برگرداندند بلکه به توسعه و تکمیل آن نیز پرداختند.

مصریان قدیم همچنین معماران خوبی بودند. آنها برای ساختن بناهای معمولی از آجر خام و برای برپاداشتن اهرام و معابد بزرگ و مهم از انواع

۴ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۱۰۴.

۵ راوندی، ج ۱، صص ۱۸۹-۱۹۰.

مختلف سنگ استفاده می کردند. هرم فرعون " خوفو " در دشت " گیزا " نمونه بارزی از استادی معماران مصری بحساب می آید. این هرم نه تنها بزرگ ترین هرم بلکه زیباترین و دقیق ترین هرم ساخته شده در مصر قدیم می باشد. و البته ساختن اهرام به هیچ وجه تنها شاهکار معماران پر استعداد مصر قدیم نیست. آنها هم زمان با ساختن اهرام، و پس از آن که دوره هرم سازی سپری شد، در برپا نمودن معابد بسیار بزرگ و مجللی دست داشتند. معبد «کارنک» در «لاکسور» و معبد «دیرالبحری» که به دستور فرعون «هاچپ سوت» ساخته شد (وی بین سالهای ۱۴۹۸ و ۱۴۸۳ قبل از میلاد حکمرانی می کرد) شاخص اوج حرفه سنگ تراشی در معبد سازی در دنیای قدیم است. در خصوص تبخّر این معماران کافی است یادآور شویم چهار مجسمه عظیم جلوی معبد و ساختمان معبد " ابو سیمبل " ساخته شده در نوبه به دستور فرعون " رامسس دوم " حکم رانی بین سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۱۲ قبل از میلاد از دل کوه بیرون آورده شده. ناگفته نماند که مصریان قدیم در این معابد ذخائر بس گران بهائی نیز از خود بیادگار گذاشته اند، ذخائری که نه تنها برای شناخت فرهنگ قدیم مصر بلکه برای شناخت تمام فرهنگ هائی که با مصر قدیم در تماس بودند حائز اهمیت فراوان می باشد.

در زمان " توت ماسیس اول " که بین سالهای ۱۵۲۴ و ۱۵۱۸ قبل از میلاد حکمرانی داشت ساختن اهرام بطور کلی از خاطره ها محو گشته بود. بنابراین " توت ماسیس اول " از کاهنان در خواست کرد تا جسد او را در کمر کوه بلندی در کوه-گوری به ارتفاع صد پا از سطح زمین دفن نمایند. او همچنان دستور داد که پس از اتمام تشریفات تدفین تمام لوازمی را که برای ورود به حجره تدفین تعبیه کرده بودند بردارند و سطح صخره زیر در ورودی را کاملاً صاف نمایند تا در آینده کسی نتواند به مقبره او راه پیدا کند. نظر او بر این بود که به این ترتیب قبرش تا ابد از انظار مردم پنهان خواهد ماند. و البته اینطور نشد. در حقیقت این محل پس از تدفین «توت ماسیس اول» بصورت مقبره شاهان و بزرگان مصر در آمد و امروز به " دره شاهان " مشهور است. در حوالی آن نیز "دره ملکه ها" ساخته شد. باید یادآوری کرد: موادی که امروزه از کند و کاو در این شصت و دو مقبره بدست آمده در شناخت بهتر تمدنهای آن زمان کمک فراوانی می کند. از آن

گذشته همین مواد در حل مسائل تاریخی پیچیده ای که در اثر برخورد تمدن مصر با کشورها و فرهنگ های مجاور به جا مانده نیز تأثیر بسزائی دارد. بعد از قرنهای اشتغال به امور دولت داری، مصریها عاقبت حاکمان خوبی از آب درآمدند.^۶ مثلاً وقتی "آمون هوتپ سوم" که در بین سالهای ۱۳۸۶ و ۱۳۴۹ قبل از میلاد حکمرانی می کرد، بر اریکه سلطنت نشست، شاهان کشورهای اطراف به حضورش رسیدند و وابستگی خود و مردمشان را به دربار وی اظهار داشتند. "آمون هوتپ سوم" کشورش را از دو بابت از سایر کشورهای زمانش ممتاز ساخته بود. اول این بود که وی بین خود و شاهان اطراف و حتی مردم عادی مصر یک نوع ارتباط بوجود آورده بود به این ترتیب که اخبار دربار را روی سنگ نوشته های کوچکی که بشکل سوسک (اسکاراب) درست شده بودند می نوشت و در سرتاسر جهان آنروز بوسیله دوندگان های مخصوص خود می پراکند. بنابراین کمتر کسی بود که از احوال و کردار و جلال و جبروت قصر "آمون هوتپ سوم" بی خبر باشد. دوم این بود که او تمام معادن طلای نوبه را از خود کرده و احتیاجات مالی تمام کسانی را که از درگاهش خواهشی داشتند بر می آورد. در روال همین قضایا، وقتی "آمون هوتپ سوم" بار می داد، شاهان کشورهای همسایه، بزرگان اقوام دور و نزدیک، حکام و عالمان به دیدنش می آمدند و هر یک هدیه ای درخور فرعون-- از جواهرات و لباسهای الوان گرفته تا حیوانات و پرندگان کمیاب-- به پیشگاهش می آوردند و به حاجب می سپردند. و او خود که پسر "را" بود بر اریکه تکیه می داد و گاه گاه با تکان دادن سر و بلند کردن دست از حامیانش که در جلوییش رژه می رفتند سپاسگزاری می کرد.^۷

مصریان کهن همچنان کشاورزان ماهری بودند. گرچه زندگی را همچون شکارچی و جمع کننده ریشه های خوراکی و میوه جات شروع کرده بودند، پس از سکنی گزیدن در دره نیل به امور کشاورزی پرداختند و

۶ برنال، ۱۹۸۷، ص ۱۷۲.

۷ کمی پس از این، درباره رابطه بین ضیافت در قصر "آمون هوتپ سوم" و جشن نوروز باستانی ایرانیان در دربار داریوش توضیح

بیشتری خواهیم داد.

در این کار مهارت بخصوصی کسب کردند.^۸ کشاورزی آنروزگار البته بوسیله آلات ابتدائی ساخته شده از استخوان و چوب و سنگ بود ولی آنها بزودی به ساختن "شدوف" که وسیله ای برای رساندن آب از سطح های پائین به بالا بود موفق گشتند و روش زندگی خود را عوض کردند. در حقیقت خیلی از وسایل کشاورزی که تا اوایل قرن بیستم در خاورمیانه متداول بود ریشه خود را در همان تمدن کهن مصر می یابند. "استوارت اندرسن" در خصوص این موضوع می نویسد: "ما امروز در مزارع و دهات، در دکا کین و در کارخانجات کشتی سازی آن ناحیه، شاهد همان وسایلی هستیم که رعایای فراغه از آنها استفاده می کرده اند."^۹

ولی شاید مهمترین ایده ای که از مصریان عهد قدیم به ما رسیده همان ایده "مآت" باشد.^{۱۰} "مآت" ایده ای چند جانبه است که زندگی مصریان قدیم را از بدو تولد تا مرگ و از مرگ تا حصول زندگی دوباره در بر می گیرد. در بطن ایده «مآت» این عقیده قرار دارد که فرعون نماینده خدایان بر روی زمین است^{۱۱} و اطاعت بی چون و چرا از وی از واجبات حصول زندگی دوباره است. ایده نمایندگی از جانب خدایان فرعون را قادر می ساخت تا بتواند به کارهای خارق العاده ای ادعا کند مانند بوجود آوردن آب در بیابان، پدید آوردن زندگی در حیوان و نبات و اهدای زندگی دوباره به انسانها. فرعونی که عادل بود، برای مردمش کار بوجود آورده و در طول حکومتش آرامش زندگی آنها را حفظ نموده بود پس از مرگ به پایه "اسایرس" نائل میشد. این چنین فرعونی میتوانست نه تنها زندگی این جهانی رعایای خود را بهتر کند بلکه پس از مرگشان در "اسایرس" شدنشان نیز به آنها یاری برساند.

برای یک نفر مصری که در عهد عتیق زندگی می کرد زندگی

۸ محمد عاصمی، انسیکلوپیدیای سویتی تاجیک، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۴۹.

۹ استوارت اندرسن، "آئینه گذشته"، جهان آرامکو، ۱۹۸۳، صص ۲۴-۳۲.

۱۰ مورنز، ۱۹۹۶، صص ۱۱۳-۱۳۶.

۱۱ درقرآن یادآور می شود که فرعون خود را خدا می نامید: سورة نازعات، آیه ۲۴ فقال انا ربکم الاعلی: و گفت: من پروردگار برتر

دوباره یافتن بزرگترین موهبت الهی بشمار می رفت و برای حصول آن از انجام هیچ عملی خود داری نمی کرد. چون زندگی و مرگ همگی به «مآت» بستگی داشت و حصول «مآت» پس از رسیدن فرعون به درجه «اسایرس» عملی می شد، رعایای فرعون تمام هم خود را صرف بزرگداشت فرعون و «اسایرس» شدن او، می کردند که به «اسایرس» شدن خودشان ختم می شد. فرعونی که در آزمایش «اسایرس» شدن موفقیت حاصل نمیکرد نه تنها زندگی جاودانه ی خود را تباه می ساخت بلکه آینده کشور و ملتش را نیز برای ابد دستخوش اهریمن بی نظمی و فقر و مرگ دائمی می نمود.

ایده «مآت» و نظر مصریان نسبت به عدم لزوم تغییر و تحول معنی و رونق مخصوصی به زندگی آنها می داد. آنها باور داشتند که همانطور که رود نیل تغییر نمیکرد و اساس وجود آب، گیاهان، حیوانات و انسان بر پایه ای تغییر ناپذیر بنیاد شده بود، زندگی انسان نیز همیشه دارای مداری معین و بدون تغییر است. تنها فرعونی که با این نظریه بمبارزه برخاست و از وجود آداب و رسوم کهن در جامعه نفرت داشت «اخناتن» بود. چندی از جلوسش بر اریکه سلطنت نگذشته بود که «اخناتن» از زندگی در دو شهر «تیبز» و «ممفیس» سرباز زد و برای مرکز حکمرانی خود شهر جدیدی به نام «آخن آتن» در دل بیابان ساخت. نه تنها این شهر با معابد دینی مصر کاری نداشت بلکه سرور آن «اخناتن» نیز از همکاری با کاهنان «آمون» و حتی با خدای «آمون» سر باز زد. خدای «اخناتن» خدای گمنامی بود از زمره خدایان خورشید به نام «آتن». «اخناتن» تنها کسی بود که «آتن» را می دید و می پرستید و تنها کشیش این خدای یگانه نیز خود «اخناتن» بود. در دوره حکومت «اخناتن» «مآت» مصر را ترک کرد و مناسبات مصر با جهان، مناسباتی که پدرش با آن همه دقت بوجود آورده بود، کاملاً از بین رفت و رخوت و سستی در تمام امور مصر رخنه کرد. و اگر بخاطر حکمرانی فراعنه ای چون «ستی» و فرزندش «رامسس دوم» نبود مصریان هیچگاه موفق به تجربه «دوران جدید مصر» نمی گردیدند.

حاکمان غیرمصری، مثل فراعنه نوبه ای و ایرانی، وقتی بر اریکه فرمانروائی مصر تکیه می زدند خود را با آداب و رسومی بس نا آشنا روبرو می یافتند. آنها خواهان این بودند که برای ملت مصر یک زندگی آرام و

مرفه بوجود آورند ولی درخواستهای فرهنگ مصر در قبال وجود چنین زندگی به آسانی برایشان انجام پذیر نبود. مهمترین و تغییر ناپذیرترین این خوااهش ها، البته در این بود که فرعون «مآت» را به جامعه برگرداند و کاری کند که خدایان از او خشنود باشند. تنها خشنودی خدایان باعث نجات ابدی فرعون و رعایای او می شد. این کار، البته، برای فراغت مصری کار دشواری نبود چون آنها، بعد از سلسله پنجم، همگی بطور خود بخود عنوان خدائی "پسر را" را می گرفتند.^{۱۲} ولی فراغت غیر مصری از این موهبت برخوردار نبودند. آنها می بایستی شایستگی خود را از راه های دیگر برای مردم مصر اثبات می کردند.^{۱۳}

در مقاله ای مختصر نمی توان تمام آنچه را جهت شناخت رسوخ فرهنگ مصر در فرهنگ های کشورهای اطراف لازم است با دقت مطالعه کرد. این خود پروژه بزرگی است که تنها نتایج آن شامل چندین جلد کتاب میشود. منظور من در اینجا این است که نگاهی اجمالی به تأثیر مصر در فرهنگ های نوبه و ایران قدیم بیاندازم و مقدار این تأثیر را در اعمال و افکار آن مردم بررسی کنم. چنین امری را میتوان از دو جانب مورد مطالعه قرار داد. اول از راه نظری که شامل بررسی معابد و اهرام و دیگر آثار معماری مصر قدیم است که امکان دارد اثرات آنها به آن نواحی رسیده باشد و دوم از راه عقلانی است که شامل این سؤال می شود: آیا ایده های مهم و سرنوشت ساز مصریان کهن در آثار و افکار مردم نوبه و ایران قدیم دگرگونی ای بوجود آورده اند یا نه.

این مقاله شامل مقدمه، دو بخش و یک نتیجه گیری است. بخش اول از یک طرف شامل پیشرفت های مصریان در ساختن مجتمع های تدفینی می باشد و نشان می دهد که مصریان در ساختن این مجتمع ها دارای چه اهدافی بوده اند. بکلام دیگر آیا عقیده شخصی و عمومی آنها درباره ایده "مآت" در ساختن این مجتمع ها نفوذی داشته یا نه. بخشی از این سؤال را

۱۲ سیگفرید مورنز، ادیان مصر، ۱۹۹۶، ص ۷۳.

۱۳ داریوش اول که شرح زندگیش خواهد آمد، تنها شاهنشاه و فرعونست که در دو کشور مجبور به اثبات حق فرمانروائی خود گردید.

در ایران بخاطر این که فاقد "فرکیانی" بود و در مصر چون در آن کشور به دنیا نیامده بود.

فاتحان نوبه ای جواب داده اند چون آن ها هم در هرم سازی ید طولائی پیدا کردند و بیش از دویست هرم از خود به جا گذاشتند. هدف پادشاهان نوبه از هرم سازی چه بوده و آیا آشنائی آنها با ایده "مآت" در ساختن اهرام و بطور کلی در زندگی آنها چه رلی بازی می کرده؟ بخش دوم به معابد و مقابر مصر، مخصوصاً آنها که در "دره شاهان" قرار دارند، می پردازد و این سؤال را مطرح می کند. در هنگام فتح مصر به وسیله کمبوجیه، ایرانیان مردمی نیمه صحرانشین بودند. چگونه است که آنها توانستند در طی سلطنت داریوش اول صاحب چنان امپراتوری باعظمتی گردند؟ اصول و رموز زندگی اجتماعی و تدابیر جهان شمول دولت داری آنها چگونه فراچنگ آنها آمد؟ آیا تمدن مصر قدیم در سروری ایران تازه بپاخاسته آن زمان سهمی داشته است یا نه؟ از آن گذشته، آیا بناهای ایرانی مانند نقش رستم، کعبه زردشت و پارسه بازماندگان حکومت داریوش فرعون ایرانی نژاد مصر نیست؟

مصر و نوبه^{۱۴}

اجساد فراغت مصر قدیم در ابتدای روی کار آمدنشان در مقبره مقدس "اییدوس" در جنوب، همانجا که "اسایروس" مدفون شده بود یا در محل "سوبک" خدای اموات در "سقاره" دفن می گردیدند. فرعون "زاسر" (۲۶۸۶ - ۲۶۴۹ ق م) اولین فرعونی بود که برای انجام مراسم تدفین خود بساختن یک مجتمع تدفینی عظیم دست زد. چون این مجتمع در طول قرون همچون مدلی برای ساختن چنین بناهایی بکار رفته، در اینجا بطور عمومی شمه ای درباره قسمت های تشکیل دهنده آن صحبت می کنیم. یکی از بخشهای مهم این مجتمع ها یک هرم و یا یک کوه-گور است که جسد متوفی در آن بخاک سپرده می شده. بزرگی و کوچکی هرم و یا ارتفاع کوه-گور، البته، به شخصی که در آن دفن می شده بستگی داشته است. مثلاً فرعون "خوفو"

۱۴ نوبه: ایالتی در شمال شرقی کشور سودان.

یکی از عظیم ترین اهرام جهان را ساخت و حال آن که "په پی دوّم" (۲۲۷۸-۲۱۸۴ ق م) یکی از کوچکترین اهرام را بنا نمود. معبد تدفین به هرم یا کوه-گور وابسته است. این معبد که معمولاً در جلو هرم یا کوه-گور ساخته میشده همان جائی است که در آن جسد فرعون را برای گذاردن در قبر آماده می کرده اند. این بنا نیز می توانسته مانند ساختمان "دیر البحری" ملکه "هاچپ سوت" آنقدر بزرگ باشد که بتوان از آن برای کارهای دیگر نیز استفاده کرد، یا میتوانسته ساختمان چهارگوش دوطبقه ی محقری باشد که تنها برای انجام تدفین متوفی بکار می رفته است.

قسمت سوّم مجتمع تدفین، یک کاخ بوده که به آن قصر "نو جوان سازی" یا قصر "هّب - سد" می گفته اند. این قصر که معمولاً چسبیده به هرم و یا در مجاور آن ساخته می شده یکی از مهمترین بناهای زمان خود بشمار می رفته، چون مراسمی که در آن انجام می گرفته بستگی مستقیم با قابلیت فرعون در رهبری کشور داشته است. این مراسم نشان می داده که آیا فرعون در تقویت و نگهداری از "مآّت" لیاقت بخرج می داده و بطور کلی صلاحیت ادامه کارش را دارا بوده یا نه. رسم بر این بوده که هر سی سال یک بار فرعون در این جا با دویدن، نیزه پرانی و انجام سایر وظایف لازم، توانائی خود را، هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی بثبوت برساند. دیوارهای قصر "نو جوان سازی" با عکسهای فرعون در حال جنگ تن بتن با حیوانات وحشی، نیزه پرانی، دویدن و سایر نمودهای ورزشی تزئین میشده. جالب توجه است که در تصویرهایی که از "زاسر" بجا مانده، کفش بردار او همیشه در کنار او حاضر بوده است. (تصویر ۱: فرعون "زاسر" (چپ) و ملکه "هاچپ سوت" در حال دویدن در قصر "نوجوان سازی")

برای روشن شدن رل فرعون و تکیه بر اهمیت مرگ و زندگی در مصر قدیم بهتر است تاریخچه مختصری درخصوص طرز تدفین در مصر قدیم را ارائه دهیم. قبل از "زاسر" مردگان را در زیر سکوئی که به آن «ماستابا» می گفتند دفن می کردند. به پیروی از معمار خود، "ام هوتپ" "زاسر" به جای یک "ماستابا" از چند "ماستابا" ی روی هم استفاده کرد بطوری که اوّلی از همه بزرگ تر و دوّمی از آن کوچکتر و سوّمی کوچک تر از آن

بود. هرمی را که از روی هم گذاری این "ماستابا" ها بوجود آمد "هرم پلکانی" نام دادند. (تصویر ۲: هرم پلکانی "زاس" شامل معبد تدفین در جلو هرم و قصر "نوجوان سازی" در بالا، گوشه چپ عکس).

فرعون "اسنافرو" که قبلاً با او آشنا شدیم کار هرم سازی "زاسر" را ادامه داد و سه هرم بزرگ از خود به یادگار گذاشت. هرم "سرخ" یا هرم "شمالی" "اسنافرو" اولین هرم کاملی می باشد که در مصر ساخته شده. در حقیقت قبل از به پایان رسیدن دوره هرم سازی در مصر هفت هرم معروف ساخته شد. جالب توجه است که وقایع دوران ساخته شدن این اهرام نه تنها با تاریخ تحولات "ماآت" در مصر آن زمان بستگی مستقیم دارد، بلکه نشان می دهد که "ماآت" چگونه باعث عزت و جلال "دوره کهن" در مصر گردید.

در دوران ساخته شدن هرم های "مایدوم"، "پلکانی" و "سرخ" مصریان قدیم به انواع و اقسام تجربیات پرداختند تا به اوضاع جسمانی و روحانی خود سر و سامان دهند. در این زمان "ماآت" رهبر زندگی آنان بود و جامعه رهبرانی پسندیده داشت. در اواسط دوران صد ساله در مصر کهن "ماآت" به نهایت قدرت خود رسید. در این زمان بود که "خوفو" و پسرش "خفره" موفق به ساختن اهرام معتبر خود گردیدند. در دوران زمامداری این فراعنه مردم از وجود جامعه ای مرفه و آرام آگاهی داشتند و از حصول مواهب آن برخوردار و سپاسگزار بودند. میتوان گفت در این زمان هر آنچه آنها می گفتند و یا انجام می دادند از روی "ماآت" بود. در مراحل آخر سده، "ماآت" کشور مصر را ترک کرد و زندگی مردم رفاه و آسایش خود را از دست داد. ساخت هرم "دوّم" و بخصوص هرم "سوّم" در دشت "گیزا" که در این مدت ساخته شده اند شاهد این تغییر و تحول عظیم در زندگانی مصریان قدیم می باشند.

چرا مصریان اهرامی به بزرگی هرم "خوفو" ساختند؟ برای این کار آنها چندین دلیل می توان آورد. یکی این است که آنها در نظر داشتند از افشاء شدن راز "قدرت خدائی فرعون" جلوگیری کنند. همانطور که بیاد دارید، "قدرت خدائی فرعون" با زندگی پس از مرگ رعایش رابطه مستقیم داشت. آگاهی بر این راز، این امکان را بوجود می آورد که مردم نسبت به

اصالت "مآت" شک کنند و سازمان اجتماعی مصر که بر اساس "مآت" بنیاد شده بود از هم بپاشد. دلیل دیگر این بود که مصریان میخواستند بدن فرعون و ثروت او را برای ابد جاوید نگهدارند تا او بتواند از جهان مردگان سلامت بگذرد، "اسایروس" شود و در "اسایروس" شدن به آنها کمک برساند. این کار شامل مومیائی کردن بدن، تدفین آن در چند تابوت چوبی و عاقبت در یک تابوت سنگی بسیار بزرگ بود. دلیل دیگر این است که میخواستند ثروت فرعون مورد توجه خدایان قرار گیرد ولی از چشم مردم عادی دور نگهداشته شود. خدایانی مثل "آمون" و "آتوم" با اینکه در اعماق معابد بسر می بردند به همه چیز واقف بودند. مردم هم تا زمانی که "مآت" برقرار بود توجهی به مقابر نداشتند ولی هرگاه "مآت" از میان برداشته می شد، مزارهای شاهان اولین جائی بود که مورد حمله و دستبرد آنها قرار می گرفت.

سفر فرعون در جهان مردگان سفر آسانی نبود و تجهیزات برای انجام آن سفر گاهی تمام اوقات فرعون و اطرافیانش را می گرفت. پس از مرگ بدن فرعون را در حجره ای که با عکسهائی که از دوران های مختلف زندگی او حکایت می کرد می گذاشتند. این حجره مثل قصر کوچک "نوجوان سازی" بود که در اعماق هرم ساخته میشد و روزه ای به خارج داشت که از طریق آن، روح یا "کا"ی فرعون صعود می کرد و بجهان دیگر می شتافت. این عکس ها همچنین شامل راهنمائیهای مخصوصی جهت گذشتن از قسمت های مختلف جهان مردگان بود و هر قسمت ادعیه ای مخصوص بخود داشت. تنها وقتی فرعون با طمطراق به دربار خدایان فرا میرسید، نشان میداد که در جهان زندگی مرفهی داشته و مهم تر از آن نشان می داد که از طریق "مآت" به زندگی دیگران رفاه و آسایش بخشیده است "اسایروس" میشد و تنها آن وقت بود که مصر در ناز و نعمت فرو میرفت و رعایای فرعون پس از مرگ "اسایروس" می شدند.

باز خاطرنشان می کنم که این مطالعه، توضیح و تشریح مراسم مختلف تدفین در مصر قدیم نیست. ولی یکی از فرضیه های این مطالعه این است که فرهنگ ها بر روی یکدیگر اثر می گذارند و این اثر گذاری در شناخت روند و پرورش فرهنگ ها مؤثر است. فرضیه دیگر این است که

آداب و رسوم میتوانند بعنوان اسناد رسمی و قانونی برای تثبیت حق حاکمیت و همچنین برای بوجود آوردن نظام اجتماعی در جامعه های مغلوب مورد استفاده قرار گیرند. همچنین از آنها میتوان بعنوان نمادهای جلال و جبروت و بوجود آوردن جامعه طبقاتی استفاده نمود. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که فاتحان نوبه ای و ایرانی جهت به دست آوردن دل مصریان مغلوب، از یکی از این اهرم ها استفاده برده اند و بحث خود را از کشور نوبه آغاز می کنیم.

در امتداد شمالی رود نیل شش آشبار سخت گذر (کتراکت) قرار دارد که در زمانهای قدیم از تجاوز مصر به نواحی جنوبی، مخصوصاً به نوبه، جلوگیری می کرد. بمحض این که مصریان این مانع را از پیش پای خود برداشتند، دروازه نوبه، مخصوصاً دست رسی به معادن طلای نوبه، برای مصریان آسان گردید. فرعون "اسنافرو" به نواحی جنوب حمله برد و مقادیر زیادی ذخائر جنگی از جمله حیوانات و اسیران جنگی به مصر به ارمغان آورد. پس از فتوحات "سنوسرت سوم" (۱۸۷۸ - ۱۸۴۱ ق م) این حمله ها به اقامت دائم مصری ها در نوبه، سرکوبی اهالی و فشار سخت بر آنها تبدیل گردید. در این وقت بود که کاهنان معابد مصر جهت تعلیم نوبه ای ها راه جنوب را در پیش گرفتند تا آداب و رسوم خویش را بر مردم نوبه تحمیل کنند. هر جا طرز زندگی نوبه ای ها با موازین "مآت" مطابقت نداشت، کاهنان به نوبه ای ها تعلیم می دادند و آنها را از انجام آن مراسم باز می داشتند. مثلاً وقتی مصری ها مشاهده کردند که نوبه ای ها حیوانات ذبح شده را با اجساد مردگان همراه می کنند، آنها را از انجام این عمل باز داشتند. "توت ماسیس اول" کار را به جائی رسانید که فرزندان رؤسای قبایل را با خود به مصر می آورد تا در دربار فرعون تعلیم و تربیت یافته و در آینده سردمداران بهتری برای قبیله خود باشند.

از این گذشته، جهت تعلیم و تربیت عموم مردم نوبه، فراغته مصر در نوبه معابد بزرگی بنام خدایان مصر و بنام خودشان در کنار کوه مقدس (گیل بارکال) پیا داشتند و از کاهنان خواستند تا مردم نوبه را با موازین "مآت" آشنا سازند. تا قرنهای نوبه ای ها چاره ای جز بردباری و فرمان

برداری از مصریان را نداشتند چون رعب قدرت فراغنه چنان بود که کسی جرأت مقابله با آن را نداشت. برای کسانی که از طریق رود نیل از نوبه به مصر مسافرت می کردند همین کافی بود که چهار هیکل عظیم "رامسس دوم" را نظاره کنند و بخاطر بیاورند نوبه ای های سرکش چگونه به زنجیر کشیده شده و به زیر پای فرعون انداخته شده اند. با این شرایط کدام نوبه ای جرأت داشت از مصری ها بپرسد که آنها در نوبه به چه کاری مشغولند؟

در قرن هشتم قبل از میلاد مصر یک پارچگی و قدرت قبلی خود را از دست داد و به چهار قسمت ("تانس"، "لیؤنتاپولیس"، "هرماپولیس" و "سائیس") تقسیم گردید و هر قسمت به دست حکمرانی افتاد. "پی یه" (۷۴۷ - ۷۱۶ ق م) پادشاه نوبه^{۱۵} با مشاهده این از هم پاشیدگی و دانستن این که بر پا داشتن "مائآت" نه تنها برای مصری ها بلکه برای مردم خودش هم اهمیت فراوان دارد و به مثابه مرگ و زندگی است، سران قبایل را جمع نمود و برای برپاداشتن "مائآت" به مصر حمله برد. پس از فتح مصر در فستیوال "اوپات" که اصلاً برایش تازگی نداشت شرکت نمود و کمی بعد پس از برپاداشتن "مائآت" به نوبه مراجعت کرد.^{۱۶}

دوران حکومت فراغنه نوبه ای در مصر مدت نود سال به طول انجامید. در خلال این مدت فراغنه نوبه ای مصر را مجدداً بصورت کشوری یک پارچه و متحد درآوردند. در حقیقت تعداد معابد و زیارت گاه هایی که نوبه ای ها در "ممفیس"، "تیبز" و "ابی دوس" در مصر ساخته اند با آن چه در نوبه برپا داشته اند برابری می کند. علاوه بر این نوبه ای ها با مردم مصر خوش رفتاری کردند و آنها را در ادامه آداب و رسوم خود آزاد گذاشتند. آنها حتی سردمداران دین و حکومت و فرهنگ را عوض نکردند و هر کس را که در پست حساسی نبود در کاری که داشت مشغول نگه داشتند. "پی یه" حتی به تنبیه آن چهار حکمران که کشور را بین خود تقسیم کرده بودند، نپرداخت. برعکس او حکومت مناطق شمال را به آنها واگذار

۱۵ این اسم به صورت "پیانکی" هم دیده میشود.

۱۶ مصری ها هم از جدا شدن از سرزمین خود واهمه داشتند. آنها از این می ترسیدند که در سرزمینی ناشناس بمانند و چون کسی اسم آنها را نمی داند از یافتن زندگی دوباره محروم گردند. بهمین دلیل نوبه ای ها نیز در مصر ماندگار نشدند.

کرد و در جنوب که در آن زمان سروری نداشت خواهر خود "آمون نیردیس اول" را بعنوان الهه معبد "آمون" در "کارنک" مستقر نمود. در بین پنج فرعون نوبه ای که در مصر حکومت کرده اند "تاهارقا" (۶۹۰ - ۶۶۴ ق م) از همه مشهور تر است. او در شهر "ممفیس" تاج گذاری کرد ولی مقرر حکومت خود را در شهر "تیز" قرار داد. "تاهارقا" شیفته فرمانروائی "رامسس دوم" بود و مثل "رامسس دوم" که جنگ آوران "هیتایت" را شکست داده بود با "سناخریب" در فلسطین جنگید و او را شکست داد. او همچنین مانند "رامسس دوم" هم در مصر و هم در نوبه معابد متعددی ساخت که امروز از آنها جز یک ستون بسیار عظیم در "کارنک" چیزی بجا نمانده. "تاهارقا" از فرعون "خوفو" نیز زیاد قدردانی می کرد^{۱۷} و مانند او در نوبه هرمی به ارتفاع هشتاد پا ساخت. و با ساختن این هرم رسم شناخته شده مصری را به فرهنگ نوبه افزود. از آن گذشته پیروانش نیز این رسم را ادامه دادند و کشور نوبه را صاحب بیش از دویست هرم گردانیدند.

جالب توجه است که معماران نوبه ای در ابتدای کار هرم سازی خود برای این کار هیچگونه دستوری نداشتند و مجبور گردیدند راه مخصوص بخود را پیدا کنند. آنها بجای حمل کردن سنگهای بزرگ به بالا و یا کشیدن آنها در امتداد خاک ریزهای طولانی از "شدوف" استفاده کردند. و چون "شدوف" خیلی نزدیک به ساختمان نصب می گردد و سنگ را نزدیک به بدنه دیوار یا هرم بلند می کند، شیب هرم به مقدار قابل توجهی کمتر میشود. و این اختلاف شیب، هرم نوبه ای را از هرم مصری متمایز می سازد. علاوه بر این اختلاف، در هرم های نوبه ای ثروت و مال و منالی چون هرم های مصری دفن نمی شد، بنابراین در حول و حوش این هرم ها هیچگونه راز و رمزی وجود ندارد. هرم های نوبه ای توپر هستند و در آنها هیچ گونه حجره یا راهروی تعبیه نشده است. (تصویر ۳ : حجره تدفین در زیر هرم نوبه ای قرار دارد).

اهرام نوبه ای با هرم های مصری از نظر درب ورودی نیز اختلاف دارند. در اهرام نوبه ای درب بصورت برجسته ترین قسمت هرم چشمگیر است و حال آن که مصریان همیشه سعی داشتند که درب ورودی هرم هایشان را کاملاً از دید عموم مخفی نگه دارند. دیگر این که محل دفن فرعون نوبه ای نه در داخل بلکه در زیر هرم قرار دارد و تمام ساختمان حجره تدفین از دل سنگی که هرم بر روی آن قرار دارد بیرون آورده شده. درب ورود به حجره تدفین درست در نیش هرم ولی در زیر زمین است.^{۱۸}

برای ورود به حجره تدفین باید از دری که مقداری با نیش هرم فاصله دارد و هم سطح زمین تعبیه شده وارد شد. این در به پلکان دور و درازی باز میشود که کم کم به طرف سطح حجره تدفین پائین می رود و در نیش هرم وارد آن حجره می گردد. تزئینات روی دیوارهای حجره تدفین به تزئینات حجره های داخل اهرام مصر بی شباهت نیستند. در حقیقت اشکال روی این دیوارها کاملاً همان شکلهای خدایان مصری هستند که رنگ نوبه ای به خود گرفته اند.

آنچه دو فرهنگ را از هم متمایز می سازد این است که چون نوبه ای ها به زندگی بعد از مرگ اعتقاد نداشتند، در قبور نوبه ای جسد مومیائی شده ای نیست و بنابراین تابوتی نیز چه چوبی و چه سنگی وجود ندارد. بکلام دیگر نوبه ای ها به جنبه اجتماعی "مائات" اهمیت می دادند ولی قبول نداشتند که همین "مائات" نجات دهنده روح آنها از چنگال مرگ نیز خواهد بود. بنابراین، در جاهائی که مراسم از معرض عموم دور بود، آداب و رسوم نوبه ای حکمفرما می شد. مثلاً، قبل از فتح مصر نوبه ای ها جسد را روی سکوئی که با پتو پوشیده شده بود قرار می دادند، مراسم را اجراء می کردند و بدنبال کارشان میرفتند. در دوران فرمانروائی خود بر مصر نیز فرعون را همان طور روی سکوئی می گذاشتند و آداب و رسوم را در حقش اجراء می نمودند. در این مراسم از پر الهه "مائات"، وزن کردن قلب در ترازو و دیگر تشریفات که به مومیائی کردن جسد منجر می شود خبری

۱۸ کریزتف گزیبسکی، سودان: سرزمین اهرام، ۱۹۹۱، ص ۶.

نبود. از آن گذشته حتی معبد تدفینی نبود که در آن تشریفاتی انجام گیرد. باز یادآور می‌شوم که مقصود از نوشتن این مقاله توضیح و تشریح معماری و یا مراسم تدفین در نوبه نیست بلکه منظور این است که توضیح دهم اگر نوبه ای‌ها مثل مصری‌ها از اهرام برای دفن فراعنۀ خود استفاده نمی‌کردند، چرا دویست هرم کوچک و بزرگ از خود بجا گذاشته‌اند؟ آیا همانطور که بعضی عقیده دارند این اهرام برای نشان دادن جلال و جبروت خودشان بوده یا دلایل دیگری-- سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی-- باعث این عمل آنها گردیده؟ این سؤال شاید جواب یگانه ای نداشته باشد ولی این موضوع قابل انکار نیست که فراعنۀ نوبه ای هم مانند فراعنۀ مصری مدیون مردم مصر و شاید مردم کشور خود نیز بودند برای این که "مآت" را در کشور جاری سازند و اسباب رستاخیز مردم را فراهم آورند. البته مردم تا زمانی که به چشم خود نمی‌دیدند که آداب و رسوم مربوط بطور کامل انجام می‌گیرد قانع نمی‌شدند که فرعون خواهد توانست به آنها زندگی دوباره ببخشد. این موضوع را "کلیتون" اینطور شرح می‌دهد:

شاهان نوبه رسوم تدفین مصریان را که شامل مومیائی کردن جسد، تهیه "اوشاب تی" های الوان و سایر تجهیزات قبری بود با آغوش باز پذیرفتند، ولی وقتی به اصل مرحله دفن رسیدند ترجیح دادند جسد را روی رختخوابی در روی سکو بگذارند و عرابه و اسب‌ها را نیز در حال ایستاده در کنار جسد قرار دهند.^{۱۹}

شاید بهتر است بگوئیم نوبه ای‌ها بعضی از جنبه های رسوم مصری‌ها را قبول کردند، چون در آن رسوم نه تنها نجات مصریان بلکه نجات خود را نیز می‌دیدند. به خاطر داریم که مسئولیت بزرگ فرعون خوب پرورش دادن و نگهداری "مآت" بود. همین طور به خاطر داریم که بدون کمک رعایایش فرعون قادر به بوجود آوردن "مآت" جهت رستاخیز خودش و رعایایش نمی‌شد. بکلام دیگر در تلاش بوجود آوردن یک زندگی بهتر در این جهان فرعون و رعایایش مجبور به همکاری با یکدیگر بودند حتی اگر

مفهوم نهائیشان از زندگی بهتر یکی نبود.

معمولاً زبان یکی از شاخص های نزدیکی دو فرهنگ، مخصوصاً فرهنگ های دو کشور همجوار می باشد. با این که نوبه ای ها زبان مخصوص به خود داشتند، آنها معمولاً برای نوشتن روی دیوارهای حجره تدفین و مانند آن از الفبای "هیروگلیف" مصریان استفاده می بردند. در حقیقت الفبای "هیروگلیف" مصری رل بسیار بزرگی در حل رموز الفبای نوبه ای بازی کرده است. گرچه برای خواندن و فهمیدن مدارکی که به زبان نوبه ای بجای مانده به یک "سنگ روزتا"ی نوبه ای احتیاج است.

فرعون "شاباکا" برادر "پی یه" داستانی را تعریف می کند که نشان می دهد چگونه نوبه ای ها همان قدر خواستار قوام "مآت" در جامعه بوده اند که مصریها. "شاباکا" می گوید که وقتی مشغول زیر و رو کردن مدارکی در آرشیو سلطنتی مصر بود به مدرک مندرسی برخورد که محتوای آن را حائز اهمیت فراوان یافت. از این روی وی دستور داد تا آن مطالب را روی سنگ بزرگی حک کنند و در آرشیو قرار دهند. این کار عملی شد و سنگی که ما امروز به نام "سنگ شاباکا" می شناسیم بوجود آمد و در آرشیو قرار گرفت. قرن ها گذشت و در طی آن قرون محتوای این سنگ اهمیت اصلی خود را از دست داد و سنگ به گوشه ای انداخته شد.

شاید همان زمان یا شاید مدت ها بعد کسی دستور داد تا از آن سنگ مسطح، شاید بخاطر نوشته های روی آن، یک سنگ زیرین آسیا تهیه کنند. از آن ببعد برای مدت زیادی این سنگ در آسیا ماند تا عاقبت دوباره به گوشه ای پرتاب گردید. جالب توجه این است که مقداری از نوشتجات روی سنگ که در حواشی و در چهارگوشه سنگ قرار گرفته بودند از بین نرفت. و اینطور اتفاق افتاد که باستانشناسی آن سنگ را دید و مثل "شاباکا" به ارزش نوشته های روی آن پی برد. وی سنگ را تمیز نمود و به مطالعه نوشته های روی آن پرداخت. (تصویر ۴: سنگ "شاباکا").

"سنگ شاباکا" دو چیز را برای ما روشن می کند. اول این که فراعنۀ نوبه ای با زبان مصری آشنائی کامل داشته اند و کشور را با قوانین مصری اداره می کرده اند. دیگر این که دانش بعضی از فراعنه از لزومات معمولی گذشته و به مدارج فهم مطالب دینی، روحانی و عقلانی رسیده بوده.

مواد روی سنگ نبشته درباره "په تا" خداوند مصری و درباره یکتا پرستی بر اساس تفکر صحبت می کند: "خداوند (په تا) جهان را در فکر خود حاضر کرد آنگاه آن را بزبان آورد. کلمات او جهان هستی را بوجود آوردند." این فلسفه که به "فلسفه ممفیزی" مشهور است نه تنها در این دین بلکه در دین های بعدی مانند "مزدیسنا" و "یهودیت" تابش یافته اند. آیا همین فلسفه در قلب "شاباکا" و رعایای او نیز تابشی داشته؟ فراعنة نوبه ای بخوبی می دانستند که پایه این جهان بر "مآت" استوار است و "مآت" بر جامعه حکمران نمیشود مگر این که آن جامعه بر دو پایه "گفتار مآت (نیک)" و "کردار مآت" استوار باشد و فرعون و کاهنان او مسئولیت حدوث این روند را در جامعه نوبه و مصر متحد داشتند. و شاید پندار "نیک" از اینجا وارد تاریخ گردیده باشد.

فراعنة نوبه ای در ظاهر امر سعی می کردند مصری ها را قانع نمایند که در پرورش "مآت" نهایت جدیت خود را به خرج می دهند، ولی در باطن علاقه کاملشان به آداب و رسوم نوبه ای خود بود. اگر به خاطر داشته باشیم فراعنة مصری بیشتر هم خود را صرف ساختن مجتمع تدفینی خود می کردند و بخوبی می دانستند که هر یک از سه قسمت تشکیل دهنده مجتمع رل مهم و بخصوصی در آفرینش، پرورش، و نگهداری "مآت" بازی می کند. هرم یا کوه-گور از جسم و مال و منال دنیوی فرعون محافظت می کرد. در معبد تدفین قلب فرعون در مقابل پر الهه "مآت" وزن میشد. نتیجه ای که در این معبد حاصل می شد نه تنها سرنوشت فرعون بلکه سرنوشت رعایایش و سرنوشت مصر را معلوم می گردانید. همین طور قصر "هب - سد" آمادگی جسمی و روحی فرعون را در قبال انجام مسئولیت های خطیر او معلوم می کرد. فراعنة نوبه ای نسبت به رل اصلی "مآت" که تعیین مرگ و زندگی مصریان بود بی توجه بودند، اقلآ آنچه از دست کار آنها باقی مانده اینطور نشان می دهد. به نظر مصری ها کسی که عدالت را تنها جهت بوجود آوردن نظام اجتماعی بکار می برد و به چگونگی انجام مسئولیت خود که بستگی مستقیم با رستاخیز خود و دیگران دارد واقعی نمی گذارد یک فرعون خوب نیست بلکه فقط یک پادشاه یا یک فرمانروای خوب است.

مصر و ایران

در ازمنهٔ دور، مصر از دو بخش جنوبی و شمالی تشکیل می‌شده و هر بخش فرعون مخصوص بخود را داشته. فرعون جنوب تاج مخروطی سفیدی که با یک "واجت" یا کبرا تزئین میشده می‌پوشیده. فرعون شمال تاجی سرخ که با "نکبت" یا سر و گردن کرکس تزئین می‌شده به سر می‌گذاشته. (تصویر ۵: تاج سرخ مصر علیا (چپ)؛ تاج سفید مصر سفلی (وسط)؛ هر دو تاج باهم).

فرعون مصر متحد می‌توانسته کلاهی که از کنار هم گذاشتن تاجهای سفید و سرخ ساخته می‌شده بپوشد و آن را با کبرا و سر و گردن کرکس تزئین نماید. تاج "توتان کامون" نمونه‌ای از این نوع تاج است. (تصویر ۶: تاج "توتان کامون" شامل مار کبرا و سر و گردن کرکس).

مصریان قدیم، بطور عموم، سر خود را نمی‌پوشانیدند ولی همه خدایان و فراعنهٔ مصر کلاه‌ها و تاجهای مخصوص به خود داشته‌اند. گرچه بحث چگونگی تاج‌های خدایان و فراعنهٔ مصر جزء اهداف این مقاله نیست، ولی از شناسائی یک تاج نمی‌توانیم بگذریم. اسم این تاج "هم‌هم" یا تاج "سه آتف" است. "آتف" خود تاج ساده‌ای است که آن را "اسایروس"، پسر ارشد "نوت"، بسر می‌گذاشته. قسمت اصلی تاج "آتف" همان مخروط تاج فرعون جنوب است که دو پرشتر مرغ آن را تزئین می‌کنند.

تاج "هم‌هم"، یا تاج مورد نظر ما، تاجی است که از کنار هم گذاشتن سه تاج "آتف" حاصل شده. در تصاویری که از "هم‌هم" بما رسیده، این تاج "سه آتف" بر روی دو مار کبرا، که سرهایشان از دو طرف تاج بیرون زده، گذاشته شده‌اند.

تاج "هم‌هم" را اوّل بار فرعون بزهکار "اخناتن" پوشیده. بعدها "ایوپوت" (۷۵۴ - ۷۱۵ ق م)، یکی از کسانی که در دوران تغییر حکومت مصر از حُکام لیبی‌ها به نوبه‌ای‌ها صورت گرفت آن را برای مدتی پوشید. بعد از آن هم بطالسهٔ مصر از این تاج استفاده کردند. اندکی بعد نشان خواهیم داد که پادشاهان هخامنشی هم از "هم‌هم" برای نشان دادن قدرت

فرعون‌ی خود استفاده برده اند. (تصویر ۷: تاج "آتف" یا تاج "اسایروس" (چپ)؛ تاج "هم‌هم" یا تاج "سه آتف".)

قبل از فتوحات کمبوجیه و دسترسی وی به تاج و تخت فراعنه مصر، مصریان کورش کبیر را نمی‌شناختند و بعداً نیز او را تنها به عنوان پدر فرعونشان می‌شناختند. ولی با این که آنها برای کورش احترام زیادی قائل بودند، هیچگاه نام وی را در "خارتوش" ننوشتند چون کورش هیچ وقت فرعون مصر نبود.^{۲۰} ولی آنها اسم کمبوجیه را تحت عنوان "فرزند را" در "خارتوش" و مدارک دیگر وارد کردند.

کمبوجیه مصر را در سال ۵۲۶ ق م تسخیر کرد. علل حمله وی به مصر نا معلوم است و گفتار هرودوت نیز به حل مشکل کمک چندانی نمی‌کند.^{۲۱} کمبوجیه قبل از رسیدن به سلطنت برای مدت هشت سال والی بابل بود و در دوران جنگهای کورش باقبایل شرق ایران، او بود که به امور کشوری رسیدگی می‌کرد.^{۲۲} قبل از حرکتش به مصر، بنا به گفته داریوش، کمبوجیه برادر خود "بردیا" (یا "اسمردیس") را کشت تا در مدت دوری او از مرکز حکومت از جانب دسیسه بازی‌های او آسوده باشد.^{۲۳} او همچنین با قبایل عرب در "سینا" متحد شد تا بتواند در هنگام لشگرکشی اش به مصر از چاه‌های آب آنها در بیابان استفاده کند.

در مصر، کمبوجیه با مصریان دلیرانه جنگید و قبل از ورود به "ممفیس" دستور داد فرعون "سامپ تیک سوم" را اسیر کرده به شوش، مرکز حکومتی ایران، بفرستند.^{۲۴} سپس "تیبز" را مرکز قرار داده، یک لشگر ۵۰۰۰۰ نفری جهت تسخیر واحه "آمون" فرستاد. بقیه لشگر را تحت سروری خود، بدون تعیین آذوقه، به جنوب برای تسخیر حبشه به حرکت

۲۰ خارتوش "شکل بیضی ماندنی است که در اطراف اسامی فرعون یا ملکه کشیده می‌شود.

۲۱ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۸.

۲۲ حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد دوم، ص ۴۸۶.

۲۳ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷.

۲۴ پیرنیا، جلد ۲، ص ۴۸۱.

۲۵ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷.

در آورد. چون وی برای لشگری چنین بزرگ تدارکات لازم ندیده بود، در راه حبشه، لشگر دچار تنگی آذوقه شد و کار بجائی رسید که سپاهیان دست به آدم خوری زدند. در مدتی کوتاه این لشگریان و تمام ۵۰۰۰ نفری که به آمون فرستاده شده بودند در اثر بی تدبیری وی هلاک گردیدند. از کسانی که به آمون فرستاده شده بودند حتی یک نفر هم برنگشت. و از آن پس سپاه گمشده کمبوجیه ورد زبانها گردید. (تصویر ۸: هیکل ناشناخته ای که به کورش کبیر نسبت داده می شود).

اینطور که از مدارک بدست آمده در مصر برمی آید، کمبوجیه در ابتدای ورود خود به مصر با مصریان بسیار خوشرفتاری کرد، همان طور که پدرش کورش با بابلیان رفتار کرده بود. مصریان نیز نسبت به او با احترام رفتار کردند و او را "فرعون مصر متحد" نامیدند.^{۴۶} ولی این دوستی به زودی به دشمنی و خونخواهی تبدیل گردید.^{۴۷} دو چیز باعث تغییر عجیب در دیدگاه کمبوجیه نسبت به مصری ها گردید. یکی، آن دو شکستی بود که در بالا توضیح دادیم و کمبوجیه جهت روبرو شدن با آنها ابداً آمادگی نداشت، و دیگری عدم اطلاع کمبوجیه از قدمت و غنای فرهنگ مصر قدیم بود. مثلاً وقتی کمبوجیه به "ممفیس" برگشت و در اثر شکست بسیار غمناک بود، مصریان در گیر و دار جشن پیدا شدن "گاو آپیس" جدیدی بودند. کمبوجیه به غلط این طور تصور کرد که مصریان دو شکست وی را جشن گرفته اند.^{۴۸} لذا، از شدت غضب، "گاو آپیس" را با کارد زخمی کرد و بسیاری از کاهنان معابد را بقتل رسانید. و همچنین تعداد بسیاری از بزرگان و رجال ایران، حتی خواهر خودش را کشت. بعد از فوت کمبوجیه هفت سال طول کشید تا با زحمات زیاد داریوش اول توانست کنترل امور را به دست بگیرد.^{۴۹}

۲۶ پیرنیا، جلد ۳، صص ۵۵۶۷-۵۵۷۲.

۲۷ پیرنیا، جلد ۲، صص ۵۰۲-۵۰۵؛ سامی، ۱۹۷۰، ص ۳۵۹.

۲۸ پیرنیا، جلد ۲، ص ۴۹۷؛ راوندی، جلد ۱، ص ۳۸۷.

۲۹ نظام "ساتراپی" را برای اولین بار کورش کبیر در امور مملکتی ایران باستان وارد ساخت.

مدت اقامت کمبوجیه در مصر کوتاه ولی پر ماجرا بود. او نسبت به فرهنگ غنی مصر کمترین توجهی نشان نداد. او حتی ملت خودش را نیز با به آتش کشیدن جسم مومیائی شده فرعون "آمازیس" از خود متنفر کرد.^{۳۰} این عمل نه تنها فرعون و مردمش را از امید زندگی دوباره محروم بلکه آتش مقدس را نیز آلوده ساخت. قبل از حرکت از مصر، کمبوجیه "آریاندا" را به جانشینی خود معین کرد.^{۳۱}

حالا بر میگردیم به موضوع تاج "سه آتف" که درباره آن صحبتی داشتیم. در هنگام کند و کاو در پاسارگاد، باستان شناسان به هیکلی بالدار برخوردند که بر روی تخته سنگ نسبتاً بزرگی حک شده بود. این هیکل نه تنها به شاهان معمولی ایران شباهتی نداشت، بلکه تاجی غیر معمولی نیز بر سر داشت. این تاج درست همان تاجی است که "ایوپوت"، یکی از پادشاهانی که بعد از انقراض سلسله لیبی، در شمال مصر به سلطنت رسید، می پوشید. در تصویری که به ما رسیده "ایوپوت" بشکل "هاروس" از درون گل نیلوفر بیرون می آید.^{۳۲}

تا مدت های زیادی تصویر روی این سنگ را با نام "نابغه بالدار" معرفی می کردند. ولی کم کم این اسم خاصیت خود را از دست داد و به "کورش کبیر" تبدیل گردید. امروز هر دو اسم برای این هیکل قابل قبول است. البته اشکال کار در این است که کورش کبیر مصر را فتح نکرد. او فاتح بابل بود. پس چگونه می تواند تاج "سه آتف" مصر را بسر داشته باشد؟ علاوه بر این، آنچه از سر شخص تصویر شده بیرون می زند شعله نیست که بتوان از آن بعنوان نماد نبوغ استفاده نمود.

به نظر من هیکل شخصی که روی سنگ حک شده از آن کمبوجیه فاتح مصر است. او اولین فرعون ایرانی تبار مصر بود و این عنوان حق پوشیدن تاج "سه آتف" فراغنه را به او می داد. متأسفانه زندگی

۳۰ پیرنیا، جلد ۶، ص ۱۵۲۸.

۳۱ پیرنیا، جلد ۳، ص ۵۶۳.

۳۲ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۸۹.

۳۳ رمان گیرشمن، هنر ایران باستان از ابتدا تا عصر اسکندر کبیر، ۱۹۶۴، ص ۱۲۹.

کمبوجیه بسیار پر ماجرا بود و با مرگ نابهنگام وی در "اگباتانا" در سوریه امروزی، یا به دست خودش و یا بعثت بیماری جنون، به پایان رسید. جسد او را در دورانی پر اغتشاش به ایران آوردند و در پاسارگاد مدفون ساختند. چنین بنظر می رسد که کمبوجیه شخصاً، یا کاهنان مصر از جانب او، دستور ساختن این هیکل را داده باشند تا از آن در هنگام بازگشت فرعون بپایتخت در جشن بزرگی استفاده نمایند. باز چنین به نظر می رسد که پس از اتمام آن، هیکل به ایران رسیده ولی تجلیل از فرعون بعثت مرگ نابهنگام وی صورت نگرفت و این سنگ، مانند "سنگ شاباکا" که ذکر آن گذشت، بگوشه ای انداخته شده است.

نظری به تصاویر داریوش در تخت جمشید و جاهای دیگر معلوم می دارد که او علاقه مخصوصی به کلاه طایفه ای خود داشته و از آن بعنوان مدلی برای تاج سلطنتی اش استفاده کرده است.^{۳۴} در تصویری که از مصر از وی به دست آمده نیز وقتی در حضور "هاروس" است از همان تاج معمولی مصر متحد استفاده کرده.^{۳۵} فرزندش خشایارشا و نوادگانش نیز به پیروی از وی همان تاج داریوشی را برگزیده اند.

بنابراین تاج های خدایان و فراعنه مصر بعد از داریوش مورد انتخاب نبودند و سنگی که هیکلی بالدار با تاج "سه آتف" بر آن حک شده بود مانند سایر تزئینات و مدارک آن زمان در زیر خاک و در تاریخ گم شد. دو هزار و پانصد سال بعد، وقتی باستانشناسان این سنگ را یافتند از کمبوجیه و فتح مصر توسط او خبری نبود. تنها پادشاه قدیمی که می شناختند و مورد احترام همگی بود و در پاسارگاد دفن شده بود کوروش کبیر بود. بنابراین جای تعجب نیست که اسم کوروش را روی این سنگ گذاشتند. ولی آیا امروز هم، با این همه معلومات فراوان در باره مصر و فراعنه آن، می توان از این نامگذاری حمایت کرد؟ بنظر من این هیکل باید زیر اسم شاهنشاه ایران، فاتح

۳۴ درباره گذشته عشایری هخامنشیان هردوت می گوید: "ایرانیان از چندین طایفه تشکیل شده اند. طوایفی که کوروش آنها را در

اطراف خود جمع آورد و به سرزمین ماد حمله برد، اساسی ترین این طوایف می باشند." هردوت، ۱۹۴۲، ص ۷۱.

۳۵ مقایسه کنید با، کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۹.

مصر و اولین فرعون ایرانی تبار آن کشور، کمبوجیه قرار گیرد. (تصویر ۹ : فرعون کمبوجیه سوّم (چپ)؛ "ایوپوت").

دو جهان از هم متمایز داریوش

۱ - شاه شاهان ایران

داریوش کبیر که بین سالهای ۵۲۲ و ۴۸۶ قبل از میلاد حکومت کرد، در سال ۵۵۰ ق م در یکی از نواحی شرقی ایران بزرگ به دنیا آمد. بمحض شنیدن خبر مرگ مرموز کمبوجیه خود را از مصر به ایران رسانید و با کمک شش تن از دولتمندان کشور "گوماتا"ی مغ را از میان برداشت و در سن بیست و هشت سالگی بر اریکه سلطنت امپراتوری نوجوان فارس و ماد نشست.^{۳۶} در مصر وی سمت فرماندهی سپاه جاویدان و نیزه داری شاه را به عهده داشت.

داریوش در آغاز سلطنتش با اشکال بزرگی روبرو بود. برعکس کورش و کمبوجیه که حامل "فرّ کیانی" بودند، او حامل "فرّ" نبود و همین قبول فرمانروائی او را برای عامه ایرانیان مشکل می نمود.^{۳۷} بنابراین او کوشش نمود تا به مردم ایران عملاً نشان دهد که اهورمزد نه تنها پشت و پناه اوست، بلکه از پادشاهیش حمایت نیز می کند. به این واسطه، بنا بگفته خودش در نوزده جنگ شرکت کرد و نه پادشاه را از اریکه سلطنت به پائین کشید و در پیش پای خود خوار نمود. او در این باره می گوید: "از زمانی که شاه شدم، نوزده جنگ کردم. بفضل اهورمزد لشگرشان را در هم شکستم و ۹ شاه را گرفتم ..."^{۳۸} از آن گذشته، داریوش به این هم کفایت نکرد و "آتوسا" دختر کورش کبیر را بزنی گرفت.

۳۶ پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۲۷.

۳۷ ایرج بشیری، نقش فرّ در شاهنامه فردوسی، شاهنامه فردوسی بعد از هزار سال، ۱۹۹۴، صص ۱۷۸-۱۸۸.

۳۸ رولاند کنت، فارسی باستان، ۱۹۵۳، ص ۱۳۱. در کتیبه بیستون داریوش می گوید که مصر یکی از ممالکی بود که بر ضد وی قیام کردند ولی پیرنیا (جلد ۳، ص ۵۴۰) این گفتار را درست نمی داند.

پس از آن که عیلام، ماد، عاشور، پارت، مرو و سکائی به ایران پیوستند، داریوش روش فرمانروائی خود را عوض کرده به کشورگشائی پرداخت. در مشرق ایالات درّه سند را به امپراطوری اضافه کرد و سکائیان را تا سغد عقب راند. در غرب از بسفر و دانوب گذشت و سکائیان اروپائی را به مکان اصلی شان برگردانید. سپس از فتوحات هم دست کشید و به دولنداری مشغول گردید. او خوب می دانست که با دولت داری صحیح خواهد توانست هم مرزهای مشرق را حفظ کند و هم در امپراطوری حکمرانی عادل بر پا نماید تا رضای خاطر عموم برآورده گردد.

از نظر داریوش رضای خاطر اهالی مملکت اهمیت بسیاری داشت چون می دانست نه تنها جمع آوری یک لشگر بزرگ، بلکه تهیه آذوقه کافی برای آن بستگی به رفاه رعیت دارد. در سال ۵۱۷ قبل از میلاد، وقتی شنید که "آریانند"، همان والی که کمبوجیه جهت اداره مصر گذارده بود، نسبت به مصری ها بد رفتاری کرده، او را بقتل رساند.^{۳۹}

داریوش در دولت داری از روش کورش کبیر استفاده نمود و مردم کشورهای مختلف امپراطوری را در انجام آداب و رسوم خود مختار گذاشت. او همچنین با بوجود آوردن سکه ای بنام "دریک"^{۴۰} و اختراع سیستم بانکی به وضع مالیات در کشور کمک رسانید و اشکالات آن را اصلاح نمود و بجای مقداری معین، مالیات را بر حسب وسع رعیت تعیین کرد. علاوه بر این وی یک سیستم بانکداری مقرر ساخت تا اموال جمع شده در خزائن دولت در کشور رواج پیدا کند و به بهبود امور رعیت کمک نماید. او همچنین در امر کشاورزی دخالت کرد و سیستم کاریز را متداول ساخت. مهم تر از همه او برای هر نوع کار، مزدی مقرر نمود و بیگاری را موقوف ساخت.^{۴۱}

در سال ۴۹۹ قبل از میلاد، مردم "ایونی"، شهر "سارد" در آسیای صغیر را به آتش کشیدند. داریوش به آنجا حمله برد تا از خودسری حکام

۳۹ پیر نیا، جلد ۳، ص ۳۶۶.

۴۰ سکه طلائی بود با ۷۹٪ طلا که به نام داریوش زده می شد.

۴۱ سامی، ۱۹۷۰، صص ۴-۱۰.

یونانی و در حقیقت یونان، که باعث اصلی اغتشاشات بود، جلوگیری کند. عاقبت لشکریان ایران و یونان در سال ۴۹۰ قبل از میلاد در محل "ماراتان" بجنگ پرداختند. در این جنگ قوای ایران به فرماندهی "مردانیوس" و "دانیس" از عهده قوای ایالات متحده یونان بر نیامدند و شکست خوردند و داریوش فرصتی جهت تجدید این جنگ بدست نیاورد. او در سال ۴۸۶ قبل از میلاد در سن شصت و چهار سالگی بدرود حیات گفت و پسرش خشایارشا از دختر کورش جانشین وی گردید.^{۴۲} در وقت جانشینی خشایارشا امپراطوری از یونان شکست خورده بود و مملکت مصر از جرگه ایالات خارج شده بود و سرکشی می کرد.^{۴۳}

همان طور که ذکر شد، داریوش در سال ۵۲۲ قبل از میلاد، در سن بیست و هشت سالگی، به امپراطوری ایران و فرعون مصر رسید، وقتی که بیست ساله بود، کورش کبیر به او اتهام خیانت زد ولی پدر داریوش، گشتاسب، کورش را قانع کرد که فرزند او هیچگاه گرد چنین کاری نمی گردد. سپس به داریوش هشدار داد تا مواظب اعمال و رفتار خود باشد.^{۴۴}

در دوران توقف کمبوجیه در مصر، داریوش سمت نگهبانی و نیزه داری شاه را داشت. هرودت داستانی نقل می کند که تا اندازه ای ما را با داریوش جوان آشنا تر می سازد. او می گوید جوانی یونانی بنام "سایلاسون" در مصر جامه ای قیمتی و قشنگ بتن داشت. داریوش از آن جامه خیلی خوشش آمد و خواست آن را بخرد. "سایلاسون" جامه را رایگان به داریوش بخشید. آنگاه وقتی داریوش بر اریکه سلطنت نشست، همین "سایلاسون" به شوش رفت و خود را ولینعمت شاه معرفی کرد. وقتی داریوش "سایلاسون" را دید و شناخت، دستور داد طلا و جواهرات بسیار به او بدهند. ولی "سایلاسون" به پاس خدمت خود از پادشاه حکومت جزیره "سامس" را خواستار شد و عاقبت به فرمانروائی "سامس" نائل گردید.^{۴۵}

۴۲ پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۸۷.

۴۳ راوندی، جلد ۱، ص ۳۹۲.

۴۴ هرودت، صص ۱۱۲-۱۱۳.

۴۵ هرودت، ص ۲۸۰.

پس از واقعه "بردیا"،^{۴۶} در سال ۵۱۷ داریوش به مصر برگشت و مصریان را از مظالم "آریانند" نجات داد و نسبت به فرهنگ غنی مصر علاقه بسیار نشان داد.^{۴۷} در حقیقت او سعی بسیاری نمود تا یک نوع حسن تفاهم بین مصر که صاحب فرهنگی قدیمی و غنی بود و امپراطوری نوخاسته ایران برقرار کند. مصریها در برآورده شدن این خواسته داریوش بوی کمک فراوان رساندند و مخصوصاً به او در به دست آوردن "عمر جاودانه"، که بزرگ ترین خواهش داریوش از آنها بود، یاری دادند.^{۴۸}

اکنون این سؤال پیش می آید که دانش داریوش درباره "عمر جاودانه" از طریق موبدان ایرانی تا چه اندازه بود و، از آن گذشته، گفتار آنها با گفته های کاهنان معابد مصر موافق یا مغایر بوده است؟ برای شناخت بهتر این دو دنیای متمایز احتیاج به مطالعات نسبتاً عمیقی درباره ارزش های مصر قدیم و آداب و رسوم طوایف ایرانی آن زمان داریم. ما باید به کنه ارزش هائیکه مصریان و ایرانیان هر دو می پسندیدند، و آنچه مورد اختلاف آنها بوده، به خوبی پی ببریم. شاید آن وقت بتوانیم حدس بزنیم که آیا موبدان، کاهنان و مشاوران داریوش آن ارزش ها را به نفع دولرداری داریوش به کار گرفته اند یا خیر. در این شکی نیست که داریوش در نظر داشت این دو جهان را یکی سازد و نمیخواست یکی را بر دیگری ترجیح دهد. راوندی در این باره می گوید: "کوروش و داریوش هیچگاه در صدد این برنیامدند که عادات قبیله ای خود را به دیگران بقبولانند. آنها به خوبی میدانستند که بابل و مصر از نظر فرهنگی از ایرانیان در سطح بالاتری قرار دارند."^{۴۹}

برای مطالعه دو جهان متمایز از هم داریوش بهترین محل آغاز کار، کتیبه ایست بنام "کتیبه کانال سوئز" که در سال ۱۸۶۶ در نزدیکی "کابرت" پیدا شده است. در یک طرف کتیبه مدرکی به زبانهای فارسی باستان،

۴۶ راوندی، جلد ۱، ص ۳۹۰.

۴۷ راوندی، جلد ۱، ص ۵۲۰.

۴۸ پیرنیا، جلد ۴، ص ۱۱۳۲.

۴۹ راوندی، جلد ۱، ص ۴۰۸.

عیلامی و عاشوری نوشته شده و در طرف دیگر مدرکی به زبان مصری حک گردیده. جالب توجه است که متن نوشته ها یکی نیست. آن طرف که به فارسی باستان نوشته شده از داریوش بعنوان نماینده اهورمزد و در طرفی که به مصری نوشته شده او را بعنوان فرعون مصر می شناساند. متون دو طرف کتیبه با دقت نوشته شده اند بطوری که اگر کلمه "داریوش" را از هر مدرک حذف کنیم، بسختی می توان گفت که این دو مدرک در باره همان شخص یا پادشاه یا فرعون صحبت می کند. متن فارسی کتیبه از این قرار است:

بند اول: "... خدای بزرگی است اهورمزد، که آن آسمان را آفرید، که این زمین را آفرید، که بشر را آفرید، که خوشی را به بشر داده، که داریوش راشاه کرده، داریوش را به سلطنت مملکتی رسانیده، که بزرگ است و اسب ها و مردان خوب دارد."

بند دوم: "... منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از تمام نژادها مسکون است، شاه این زمین بزرگ تا آن دورها، پسر ویشناسپ، هخامنشی."

بند سوم: "... من پارسی ام، از پارس مصر را تسخیر کردم، امر کردم این کانال را بکنند، از پی رو (یعنی نیل)، که در مصر جاری است تا دریائی، که از پارس بدان روند." این کانال کنده شد، چنانکه امر کردم و کشتی ها روانه شدند، چنانچه اراده من بود.^{۵۱}

در طرفی که به مصری نوشته شده داریوش تنها به عنوان فرعون مصر معرفی گردیده. البته تمام مدرک باقی نمانده ولی از آن مقدار که بجا مانده اینطور بر می آید که ایران هم یکی از ممالک فرعون بزرگ مصر، یعنی داریوش، است. متن مصری کتیبه از این قرار است:

"ان تریوش، که زاده اله "نوت"^{۵۲} خانم "سائیس" است، انجام داد تمام

۵۰ یعنی خلیج فارس/ این سند قدیمی ترین مأخذی است که در آن از خلیج فارس سخن رفته است.

۵۱ کنت، ۱۹۵۳، ص ۱۴۷؛ ا. ت. المستد، تاریخ امپراتوری ایران، ۱۹۴۸، ص ۱۴۶؛ هروت، ۱۹۴۲، ص ۱۹۷. یک چنین عمل خارق

العاده ای را خشایارشا نیز در "اتاس" انجام داد. نگاه کنید به المستد، ۱۹۴۸، ص ۲۴۸. باید خاطرنشان شد که کانال مورد نظر که به

داریوش نسبت داده میشود، در اصل بوسیله فرعون "نکو" حفاری شده و فرعون داریوش آن را دوباره به راه انداخته و جز، خطوط

دریائی در ترویج تجارت مورد استفاده عموم قرار داده. نگاه کنید به پیرنیا، جلد ۳، ص ۶۳۱.

۵۲ بعقیده مصری ها "نوت" (بفارسی "نیت") مادر خدایان مصری بود.

چیزهائی را، که خدا شروع کرد.... آقای همه چیز، که قرص آفتاب را احاطه کرده، وقتی که در شکم مادر قرار داشت و هنوز به زمین نیامده بود، "نوت" او را پسر خود دانست.... امر کرد به او.... دست خود را با کمان بطرف او برد، تا دشمنان او را بر افکند، چنانکه از برای پسر خود (را) کرد.^{۵۳} او قوی شوکت است، او دشمنان خود را در تمام ممالک نابود می کند. شاه مصر علیا و سفلی "ان تریوش"، که الی الابد پاینده است، شاهنشاه بزرگ، پسر ویشتاسپ هخامنشی. او پسر او (یعنی پسر "نوت" است). قوی و جهان گیر است. تمام خارجی ها با هدایای خود باو رو می آورند و برای او کار می کنند.^{۵۴}

از اینجا به بعد کتیبه خسارت دیده و متن آن قابل خواندن نیست. در چنین کتیبه ها معمولاً همان متن به دو یا سه زبان نوشته میشود. مثلاً بر روی "سنگ روزتا" همان مطلب با دو زبان و سه سیستم نگارش آورده شده. دو زبان یونانی و مصری و سه نگارش یونانی، مصری دماطیک (برای عوام) و مصری هیروگلیف می باشد. در این صورت اگر مطلبی در یکی از متون از بین می رفت، میتوان آن را از محتوای متن دیگری دریافت.

"کتیبه کانال سوئز" این عمل را ممکن نمی سازد چه در متون این کتیبه داریوش با دو مردم جدا از هم در گفتگو است و با هر یکی با زبان و فرهنگ خودش گفتگو دارد. به کلام دیگر او میخواهد برای ایرانیان شاهنشاه و برای مصریان فرعون خوبی باشد. به این ترتیب این دو کشور، و شاید کشورهای دیگر هم، این برداشت را داشتند که او تنها پادشاه یا فرعون آنها است. کارهائی که داریوش به آنها دست زده کارهائست که نتایج آنها از یک طرف ایرانیت او را نشان می داده و از جانب دیگر علاقه فراوان او را به سرنوشت خودش و مردم امپراطوریش. و این قبیل کارها عملی نمیشد مگر اینکه داریوش به ریشه های فرهنگی و اجتماعی و دینی ایران و مصر آگاهی می یافت و اصول دولت داری خود را بر پایه آن ریشه ها مستقر می کرد. این مشکل را موبدان و کاهنان برای داریوش آسان کردند. آنها به او

۵۳ بعقیده مصریان "را" پسر "نوت" و خدای آفتاب درخشنده بود.

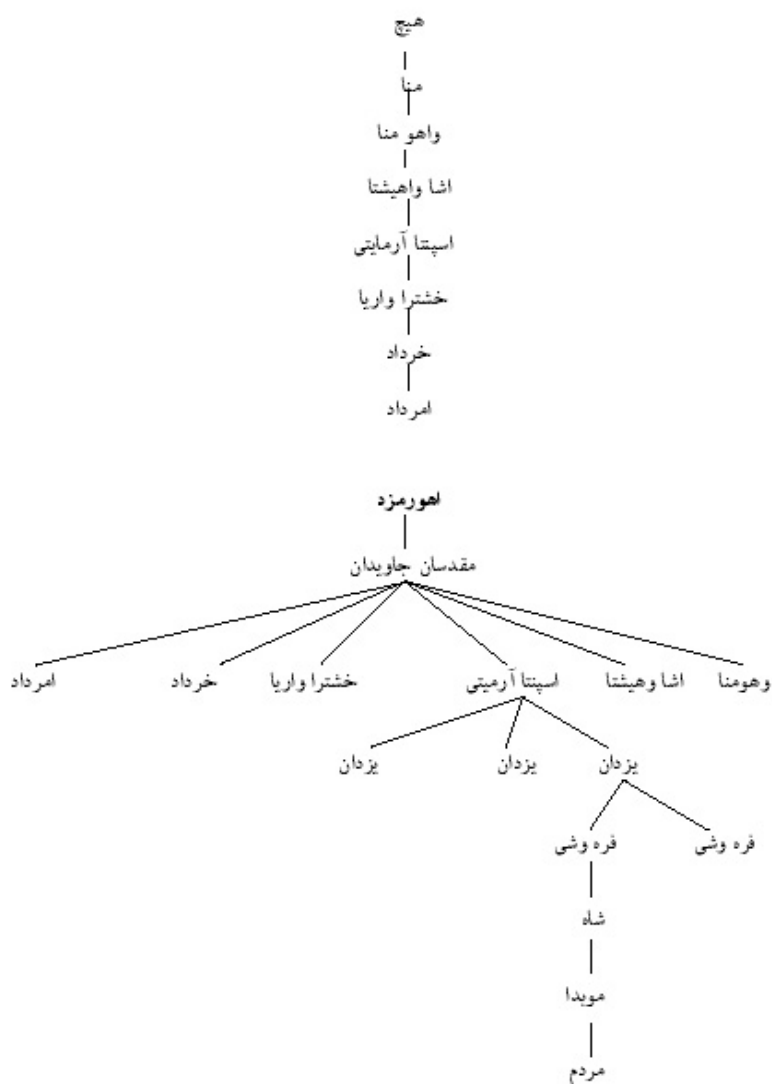
۵۴ پیرنیا، کتاب سوّم، ص ۵۷۰.

نشان دادند که موهبتی که اجتماع مصر قدیم را قوی کرده بود و می توانست ایران آینده را نیز پیشرو و مقتدر سازد چیزی جز تلفیق عقاید دو مردم-- "ساختار اهورائی" ایرانی و "مآآت" مصری-- نخواهد بود. بر داریوش بود که نکته به نکته از فرامین "اهورمزد" و "اسایروس" پیروی کند تا مردم امپراطوری در کار او همان چیزی را ببینند که به آنها امید و دلگرمی می داد.

داستان خلقت در اساطیر ایرانی

در نوشته های باستانی ایران، داستان خلقت شامل دو قسمت است. قسمت اول مربوط به کیهان شناسی است که داستان بوجود آمدن و سروری خدایان را توضیح می دهد. قسمت دوم، که میشود آن را جهان شناسی نامید، داستان بوجود آمدن جهان خاکی، وجود شر، و زندگی مردم در عالم می باشد. بر طبق گفتار "بندهش بزرگ"، یک قطره فکر (مانا) از درون هیچ پیدا شد و بین خوب (واهو) و بد (اکا) خوب را انتخاب کرد و بنام فکر خوب (واهو مانا) شناخته شد. سپس فکر خوب درستی (اشا) را پیشه کرد و به تقدس (آرمایتی) رسید. از اتحاد و همکاری فکر خوب، درستی و تقدس، اجتماعی (خشترا واریا) حاصل شد که در آن هیچ گونه بدی وجود نداشت. این اجتماع بی غش رو به جانب کمال (خرداد) نمود و در مسیر جاودانگی (امرداد) به حرکت در آمد.

در سیستم خدانشناسی که بعد از این بوجود آمد، جمله این خدایان تحت فرمان یک خدای بزرگ بنام اهورمزد قرار گرفتند و آنچه که آنها را بوجود آورده بود به قدرتهای معین دولرداری تبدیل شد. ما این یاران اهورمزد را با نام "امشا اسپنتاها" (مقدسان جاویدان) می شناسیم. در نظام دادن به جهان اهورمزد، مقدسان جاویدان از کمک ایزدان و فرشتگانی (فره وشی) که از ایزدان پیروی می کنند برخوردار بودند. سیستم خدانشناسی که مؤمن را به خدا رهنمون بود بقرار زیر است:



خدایان ایران باستان

جهان شناسی ایرانی وقتی شروع میشود که جهان مینوی مورد حمله اهریمن (اکا منا) قرار می گیرد و نابود می شود. در اینجا، ما ابتدا به ساختار جهان مینوی می پردازیم. بعد نشان می دهیم که چگونه این جهان به جهانی که ما در آن زندگی می کنیم و می شناسیم تبدیل شد.

در ساخت "خسترا واریا" اهورمزد ابتدا آسمان را از جنس فلز درخشان بصورت گنبدی بر فراز خلقت خود بوجود آورد. سپس از جوهر آسمان آب را بوجود آورد و از جوهر آب زمین را. مطابق همین قرار نباتات از جوهر زمین، حیوانات از جوهر نباتات و عاقبت انسان کیهانی بوجود آمد. پس از تکمیل کار، اهورمزد جهانش را با دیواری از راستی از جهان اهریمن جدا کرد.

قابل توجه است که اهورمزد این جهان را زمانی ساخت که اهریمن از او شکست خورده بود و دور از او و جهانش بود. به محض این که اهریمن از وجود جهان اهورمزد آگاه شد، به آن جهان حمله برد و با سوراخ کردن آسمان وارد شد، آبها را آلوده، زمین را خراب و گیاهان را زهرآلود نمود. او سپس گاو مقدس و انسان را کشت و اذن خروج کرد. ولی خروجش ممکن نشد چه آسمان راه خروج او را مسدود کرده بود و اهریمن در جهان ویران اهورمزد ماند.

ورود اهریمن به جهان مینوی اهورمزد و ماندن در آن، به پیشروی فکر خوب بجانِب "جاودانگی" لطمه بزرگی وارد ساخت. تنها چیزی از آن جهان که صدمه چندانی ندیده بود تخمه ی آدم بود. پس از مرگ انسان مینوی تخمه ی وی به ماه رفته، در آنجا بوسیله خورشید پاک میشود و به صورت یک ریواس با دو ساقه بهم چسبیده به دنیا برمی گردد. نسل انسان در این دنیای آلوده از تزویج این دو ساق (مرد و زن) و فرزندان آنها بوجود آمده است.

همان طور که معلوم است، بعد از حمله اهریمن و ماندن وی در جهان، آدم دیگر آن آدم ورجاوند نیست. در جهان مینوی همه مواهب برای آدم مینوی مهیا بود تا در زمان خود را به کمال و جاودانگی برساند. ولی آدم خاکی دستخوش افعال و افکار اهریمن است و باید به طریقی بر آن افکار و اعمال فائق آید تا رستگار گردد. در اینجا است که اهورمزد به کمک بشر

می شتابد و او را با درجه ای از "فرّ ایزدی" مجهز می نماید. با این نعمت خدا داد است که انسان میتواند بر قوای اهریمن پیروزی یابد و ورجاوندی خود را بازیابد.

تدرّج "فرّ" لازم می دارد که یکی از افراد بشر از دیگران فرهمند تر باشد و این پادشاه است. با اوست که بوسیله قدرتی که در اختیارش گذارده شده خوشبختی این جهانی مردم را تأمین کند تا در جهان دیگر رستگار گردند. بنابراین آنچه ایرانی ها از داریوش طلب می نمودند این بود که وی با پیروی از قوانین "فرّ" آنها را به جهان مینوی اهورمزد رهنمون باشد تا بتوانند اشکالاتی را که اهریمن بر سر راهشان می گذارد تمیز دهند و رستگار گردند.

داستان خلقت از دیدگاه کاهنان مصر

در ابتدای آفرینش تنها چیزی که وجود داشت درهم برهمی "آگدواد" بود. همه چیز، حتی خدایان، شکل بخصوصی نداشتند. در حقیقت بی شکلی خودش خدائی داشت به نام "حوک" و این خدا زنی داشت بنام "حوکت". رطوبت خدائی داشت بنام "کوک" با الهه ای بنام "کوکت". در قعر پوچی، آنجا که همه چیز گم می شود خدائی مخفی بود بنام "آمون" و الهه ای بنام "آمونت". خدایان "آگدواد" در دریای بیکران "نون" و الهه "نونت" زندگی میکردند.

زمانی رسید که از میان این دریای بی کران خدای جدیدی بنام "آتوم" پیدا شد با الهه ای به نام "مات". این خدا تصمیم گرفت از هیچ و بی نظمی استفاده کرده جهانی دیگر بوجود آورد. چون "آتوم" خدای خالقی بود، از دل آب تپه ای بنام "بن بن" بیرون آورد. سپس بر فراز تپه رفت و بطریقی--یا از طریق تف کردن یا از طریق استمناء--جوهر زندگی را در دریای "نون" بحرکت درآورد. این عمل ابتدائی از هوا و رطوبت دو خدا بوجود آورد که یکی مذکر "شو" و دیگری مونث "تقنوت" بود. این دو خدا دو خدای دیگر "گب" (مذکر) و "نوت" را بوجود آوردند. "گب" بر زمین و "نوت" بر آسمان حکم فرما شدند. در تصویر خدایان، "نوت" بشکل زنی

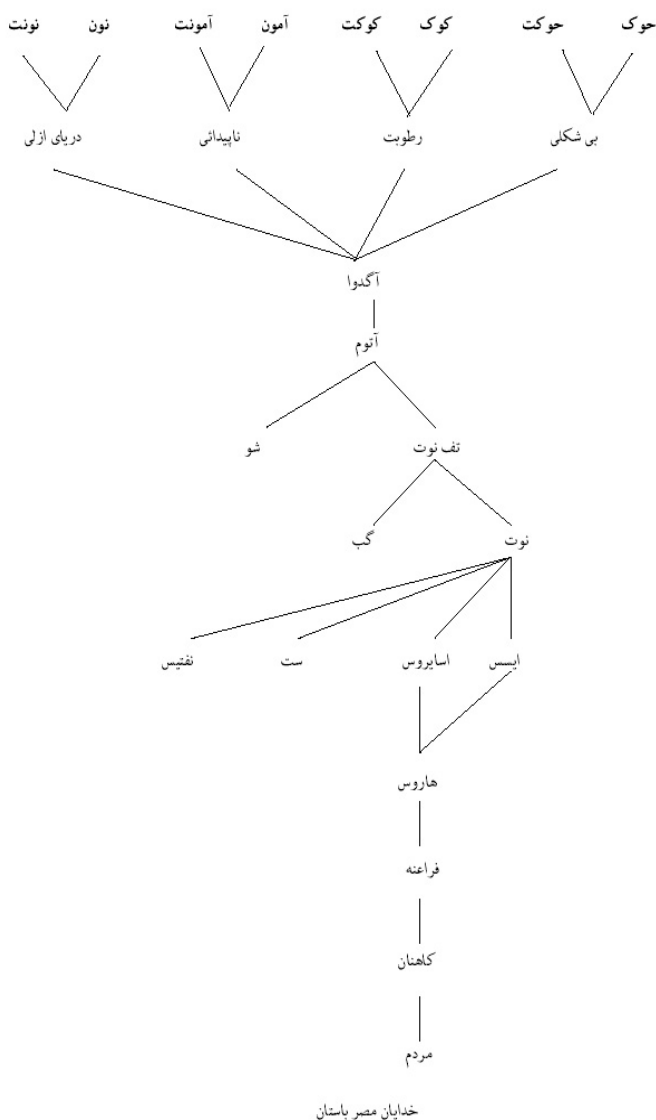
است که دو دست و پایش را روی زمین گذاشته و بدنش را بصورت قوسی در آورده، قوس آسمان، تا از زمین ("گب") محافظت کند.

در اینجا بهتر است کمی مکث کنیم و ببینیم تا به حال "آتوم" چه گونه دنیائی بوجود آورد. یاد آور می شویم که "آتوم" هم مثل "آمون" ابتدا خدائی مخفی بود ولی تصمیم گرفت از خفا در آید. آنگاه در حین تغییر، وجوهی از "آگدواد" را گرفت، به آنها جان داد، و زیر نظر فرزندان گذاشت. تحت کنترل آنها، آب زمین را بوجود آورد و زمین نباتات و حیوانات را.

حالا باز برگردیم به "آتوم" و جهانی که وی از "هیچ" استخراج کرد و به بچه هایش واگذار کرد تا کنترل کنند. یکی از بزرگ ترین مواهبی که در بطن این جهان بود، تخمه زندگی بود. برای اینکه زندگی بتواند در جهانی که بوجود آمده بود جریان داشته باشد، لازم بود که کسی یا چیزی مایه زندگی را در آن هسته به راه بیاندازد. فرزندان "گب" و "نوت" که بعنوان "خدایان سیاسی" شناخته میشوند عامل این کار شدند.

از چهار فرزند دو خدای یاد شده، "اسایروس" سازنده بود. او در نظر داشت نه تنها مصریان بلکه جهانیان را متمدن سازد. برادرش "ست" بر عکس مخرب بود. او "اسایروس" را کشت و قطعاتش را در همه جا پخش کرد. الهه "آیسس" قطعات را جمع کرد و برادرش جان دوباره داد. پس از زنده شدن "اسایروس" مرگ و زندگی در جهان قرین یکدیگر گشتند. "اسایروس" میخواست همه زندگی جاودانه داشته باشند و حال آنکه "ست" جز مرگ و میر در دنیا چیزی نمی خواست.

عاقبت "اسایروس" پسرش "هاروس" را به پاسداری زندگی جاوید گذاشت. او همچنین یک روال سلسله مراتبی بر زمین حکم فرما کرد که در اثر آن یکی از افراد بشر از دیگران برتر و به خدایان نزدیک تر باشد. او به این شخص، که ما او را بعنوان فرعون میشناسیم، قوانین "مآت" را آموخت تا با پیروی از آنها جهان را بسوی امیال پدرش "اسایروس" و جاودانگی رهبری کند. بنظر این نویسنده، داریوش، نماینده "هاروس" بر روی زمین، نهایت سعی خود را کرد تا جهانش را به جهان "اسایروس" نزدیک کرده برای خودش و رعایایش عمر جاویدان کسب نماید.



۲ - فرعون داریوش

داریوش اول نهایت سعی خود را بکار بُرد تا این دو جهان، یعنی جهان اهورمزد و جهان "آتوم" را به هم نزدیک سازد. او چه در سخنانش و چه بر فراز بناهای باشکوهش پیوسته قدرت زندگی بخش اهورمزد را یادآور می‌گردید. در حقیقت او زندگی خودش را نمونه قرار داد تا به رعایایش بفهماند که آنها نیز با ثبات در دین و آئین خود خواهند توانست هم این جهان و هم جهان آینده‌شان را از خوشبختی و سعادت سرشار گردانند. چون درباره رفاه و آسایشی که در طول سی و پنج سال سلطنت داریوش اول نصیب ایرانیان گردید مطالب زیادی به طبع رسیده، در اینجا از کنکاش در آن بخش از زندگیش خود داری می‌کنیم.^{۵۵} داریوش با رعایای مصریش نیز با زبان خودشان سخن می‌گفت و مانند فراغنه‌ای که پیش از وی بر مصر حکومت کرده بودند به کارهای خارق العاده‌ای دست می‌زد، کارهایی مثل از نو بکار انداختن کانالی که فرعون "نکو" (۵۸۵ - ۶۱۰ ق م) برپا داشته بود. در اثر این عمل خارق العاده تجارت مصر از جبل الطارق تا هند گسترش یافت.^{۵۶} داریوش همچنین به ساختن راه‌هایی مانند "راه شاهی" و معابدی مانند معبد "خرگه" پرداخت و معابد دیگری را در "بوسیرس" و "الکاب" مرمت نمود.^{۵۷} رعایای ایرانی و مصری داریوش هر کدام به نوبه خود در ساختن آن راه‌ها و بناها خدمت کردند و در بزرگداشت امپراتوری شرکت کردند. داریوش برای رعایای ایرانی و مصری خود پادشاهی دلسوز بود. او میخواست اطمینان حاصل کند که روان رعایای ایرانیش با یزدان و مقدسات الهی برخورد موفقیت آمیزی داشته باشد و آنها مورد تفقد اهورمزد قرار گیرند. او همچنین می‌خواست رعایای مصریش از چشم "هاروس" نیفتند و در عقیده خود نسبت به این که فرعونشان زندگی دوباره خواهد یافت راسخ باشند. او رعایایش را در ساختن معابد شرکت داد و از آنها خواست که

۵۵ ایدان دادسون، سلاطین نیل، ۲۰۰۰، ص ۱۹۶.

۵۶ مقایسه کنید با هرودت، ۱۹۴۲، صص ۱۹۷-۱۹۸.

۵۷ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۹۹.

گفتار و کردارشان بر غیر از اصول "مائآت" نباشد. بکلام دیگر او قبول کرد که اعمال شخص خودش می تواند باعث ردّ و قبول اعمال رعایای مصریش باشد و از این رو سعی کرد به رعایایش بفهماند که رستگاری فرعون و رعایایش به محل تولدشان بستگی ندارد. بلکه آنچه "هاروس" و "اسایرس" را نسبت به فرعون و رعایایش خوشبین می کند این است که آنها چگونه با هم در برپاداشتن "مائآت" همکاری داشته اند.

مجتمع تدفینی داریوش اول و رابطه آن با "مائآت"

قبلاً اشاره کردیم که فرمان روایان نوبه ای با ساختن اهرام تزئینی سعی کردند به مصری ها این طور وانمود کنند که در برپا داشتن "مائآت" کوشش نهائی خود را به خرج می داده اند. ما همچنان نشان دادیم که برپاداشتن "مائآت" تنها در ساختن اهرام و معابد خلاصه نمی شد، بلکه در این بود که اولاً آنها چرا باید چنین بناهایی را به وجود آورند و ثانیاً رابطه بین این بناها و زندگی و مرگ فراغنه و جاودانگی و انهدام زندگی رعایایش چیست؟ بکلام دیگر، مراسم و ادعیه ای که در این بناها جاری می گردیده در بزرگ داشت فرعون، زندگی دوباره یافتن او در دربار "اسایرس" و زندگی دوباره یافتن رعایای او چه تأثیری داشته است؟

معمولاً وقتی درباره مصر فکر می کنیم بیشتر اهرام و کوه-گورها هستند که به مخیله خطور می کنند. که البته باید چنین هم باشد. اینها بناهای ماندگاری هستند که از ادوار دور فراغنه به روزگار ما رسیده اند. ولی وقتی با دید حقیقت بین به موضوع بنگریم متوجه می شویم که اهرام و کوه-گورها از نظر اهمیت به پای بناهای دیگری که در مجتمع تدفینی کمتر مورد نظر بوده اند نمی رسند. هرم یا کوه-گور از جسم و ثروت فرعون محافظت می کرد که وی در طی سفر دور و درازش قبل از رسیدن به دربار "اسایرس" و سایر خدایان صدمه ای نیند. موضوع قابل دقت این است که کارگری که از صبح تا شام مشغول ساختن هرم بود نه چندان به خاطر

فرعون بلکه به خاطر نیل به زندگی دوباره خود زحمت می کشید. البته اوضاع این طور بود که باز یافتن زندگی دوباره او بدون کمک فرعون امکان پذیر نبود. بنابراین ساختن هرم یا کوه-گور یکی از واجبات زندگی ساکنان مصر قدیم بود همان طور که یکی از واجبات زندگی فراعنه این بود که در آن اهرام یا کوه-گورها بخاک سپرده شوند. (تصویر ۱۰: پر الهه "مآت").

ساختمان دیگری که حائز اهمیت بود معبد تدفین نامیده می شد. همان طور که می دانیم. معبد تدفین می توانست مجتمع بزرگی باشد یا در ساختمان دوطبقه کوچکی خلاصه گردد. در هر حال این ساختمان مرموزی بود که درون آن را کسی جز آنهاییکه مستقیماً با تدفین اموات سروکار داشتند نمی دید. دیوارهای این معبد بدون پنجره بود و درون آن با نور مشعل روشن می گردید. اهمیت معبد تدفین در این بود که در آنجا قلب فرعون را در مقابل پر الهه "مآت" وزن می کردند. فرعونی که صالح بود قلبش را نگه می داشت. قلب فرعون ناصالح را تمساح بزرگ و ترسناکی می بلعید. فرعونی که قلبش در مقابل پر الهه "مآت" وزن نشده بود (معمولاً فراعنه غیر مصری که به ساختن معابد تدفین توجه نمی کردند) نمی توانستند بدون صدمه از درون جهان مردگان عبور کنند و در اثر سختی راه تلف میشدند. همان طور که در بالا ذکر شد، رعایای این گونه فراعنه نیز تلف می شدند. آنها از نظر جسمی از بین می رفتند چون رود نیل آب را از آنها دریغ می داشت و از نظر روحی نابود می گردیدند زیرا "اسایروس" در یافتن زندگی دوباره به آنها کمک نمی رسانید. به کلام ساده تر، با وجود این که مصریان نمی دانستند در معابد تدفین چه می گذرد، وجود معبد و آگاهی از اینکه کاهنان از گذر فرعون راضی بودند به آنها این دلخوشی را می داد که "اسایروس" از آنها نیز رضایت دارد و خشنود است.

سومین و آخرین بنائی که در جدال بین مرگ و زندگی مصریان حائز اهمیت فراوان بود کاخ نوجوانی یا قصر "هب-سد" نام داشت. قصر "هب-سد"، همان طور که به یاد داریم، جائی بود که فرعون در آن به پرورش تن و روان خود می پرداخت. نقاشی های روی دیوارهای قصر فرعون را در حال نیزه پرانی، دویدن و یا گلاویز شدن با حیوانات درنده نشان می

داد. قصر "هب-سد" همچنان جایی بود که در آن هر سی سال یک بار فرعون به کاهنان ثابت می کرد که هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی توانا است و می تواند تا سی سال دیگر به فرعونی خود ادامه دهد و در پایان هم خود و هم رعایایش را رستگار سازد. چون این قصر یکی از بناهای بسیار مهم مجتمع بود، بنای آن از همان ابتدای حکمرانی فرعون شروع می شد و دیوارهایش خرده خرده با تصاویری از دستاوردهای فرعون در جنگ ها منقش و مزین می گشت. شرکت دائم کفش دارهای فرعون در این تصاویر نشان می دهد که ملازمان دیگر فرعون در قصر "هب-سد" حاضر نمی شدند و فرعون تنها به تمرین و ورزش می پرداخت. (درباره ربط این موضوع با ایران باستان اندکی بعد صحبت خواهیم کرد).

همانطور که از گفتار بالا بر می آید، "مآت" یک طور "قرارداد" بین حاکم و رعیت بود که در دو انتهای زنجیره قدرت قرار داشتند و هر یک به وظیفه خود عمل می کرد. نقش فرعون این بود که الهامات الهی را به رعایایش برساند و قوانین الهی را اجراء کند و یک جامعه در خور یافتن زندگی دوباره بوجود آورد. و نقش رعایا این بود که به انجام اعمال لازم تن در دهند و فرعون را در راه یافتن زندگی دوباره یاری دهند. در مثالی که آوردیم، نوبه ای ها یا متوجه این نکته بسیار حساس و عمیق که نشان دهنده رابطه ناگسستگی بین فرعون و ملتش می باشد نشدند یا به آن اعتقاد حاصل نکردند. در هر حال آنها اهمیت فراوانی به جنبه جامعه سازی "مآت" دادند و جامعه ای منظم بوجود آوردند، ولی به جنبه روحانی "مآت" و به یافتن زندگی دوباره توجهی نشان ندادند.

مطالب این مقاله بر این اصل پی ریزی شده که برعکس فرمان روایان نوبه ای، داریوش اول نسبت به "مآت" توجه مخصوصی داشت و آن را یکی از اساسی ترین ارکان زندگی روحانی مردم مصر قلمداد می کرد. این گفتار به این معنی است که بفکر داریوش، پایدار ساختن "مآت" در جامعه مصر باستان، همانقدر به استواری جامعه مصر کمک می کرد که فرمان برداری از "فر" در ساماندهی به روند اهورائی در سرزمین ایران. بدون شک او برای رسیدن به این چنین هدف والائی مجبور بود از اجرای بعضی از نکته های فرهنگ ایرانی چشم پوشی کند و نکته های بسیاری هم درباره فرهنگ

مصر باستان فراگیرد. او همچنان آموخت که باید با کاهنان مصر با مماشات رفتار کند. مجتمع نقش رستم-پارسه، بخصوص آن قسمت که در زمان فرمان روائی او ساخته شده، نمودار دانش کلی داریوش دربارهٔ نقش مهم "مائآت" در زندگی مصریان می باشد. و این ایده به طوری در ساختمان پارسه وارد شده که حتی اگر کسی با تمدن مصر و نفوذ آن در پرورش افکار هخامنشیان آشنائی نداشته باشد، باز هم تحت تأثیر این مجتمع قرار می گیرد. "ریچارد ن. فرای" این خودآگاهی را این طور توضیح می دهد:

قبل از حملهٔ اسکندر مقدونی یونانی ها هیچگونه آشنائی با پارسه نداشتند. قبور پادشاهان آخرین سلسلهٔ هخامنشی را از قلب کوهی که در پشت بنا است بیرون آورده اند و حال آنکه داریوش (اول)، خشایارشا و دوتای دیگر از پادشاهان آن سلسله در نقش رستم، در نزدیکی پارسه به خاک سپرده شده اند. چنانکه از کتیبه های فارسی باستان و لوحهای گلی عیلامی پیدا شده در تخت جمشید بر میآید، گویا از این کاخهای پرشکوه برای هیچگونه امور کشورداری یا پذیرائی از نمایندگان خارجی استفاده نمیشده. وانگهی این بناها مراکز دینی نیز نبوده اند، زیرا که در آنجا هیچگونه پرستشگاه یا جایگاهی برای انجام دادن مراسم مذهبی پیدا نشده است. با اینهمه ویرانه های تخت جمشید، امروز نشانه ایست از هنر شگفت جهان باستان. ستونهای بیشمار و بلندی که زمانی در میان تالاری جای داشته است، بایستی اثری شگفت در بیننده آن تالار گذاشته باشد.^{۵۸}

"فرای" پس از توضیحاتی در بارهٔ "پارسه" این سؤال را به پیش می کشد:

این دسته ساختمانهای بزرگ و چشمگیر را در این دشت که شامل قبور شاهان است برای چه بر پا داشته بودند؟ میتوان بگمان دریافت که این جایگاه مقدس باید برای شخص داریوش اول حائز اهمیت بسزائی بوده باشد.

سپس اضافه می کند:

شاید همهٔ این ناحیه یک جایگاه مقدس ملی بشمار می رفته که پایگاههای دینی در آن قرار داشته اند و آتش پادشاهان را در ساختمانی در نقش رستم که بنام کعبهٔ زردشت خوانده میشود، نگهداری می کرده اند. معلوم نیست از این حدسها یکی یا همه درست باشند ولی آنچه مسلم است این است که تخت جمشید یا آنچه در لوحه های عیلامی بنام پارسه آمده برای پادشاهان هخامنشی حائز اهمیت خاصی بوده.^{۵۹}

تاریخ شناسان و باستان شناسانی که مواد قدیمی و فرهنگ کهن ایران را بررسی نموده اند به وقایع ایران باستان و فرهنگ آن با همین دید "فرای" نظر افکنده اند. اشکال این نظریه در این است که وقع چندانی به روابط گسترده بین ایران و همجواران آن کشور نمی گذارد و همچنین مسئولیت هائی را که رعایای ممالک مختلف و ملل گوناگون ورای شوش و "پارسه" بر دوش شاهنشاه هخامنشی می گذاشته اند به حساب نمی آورد. پادشاه هخامنشی مسئول امور کشوری چند- ملتی بود که هر یک از آن ملتها به نوبهٔ خود دارای خواسته های گوناگون بودند. البته در اینجا منظور خرده گیری از "فرای" که یکی از با فراست ترین محققان ایران شناس است نمی باشد. منظور این است که از آن زمان تا کنون مطالعات بسیار وسیعی دربارهٔ فرهنگ مصر به انجام رسیده و نتایج آن تحقیقات هنوز هم در دست محققان ما نیست. از آنجا که این مطالعات به مقدار معتنا بهی به فهم ما دربارهٔ شناسائی بهتر فرهنگ کهن ایران کمک می کند بر ماست که توجه همگان را به آنها جلب کنیم. همان طور که در سرتاسر این مقاله نشان داده شده، خیلی از آداب، رسوم و خط مشی اخلاقی و دولت داری ایرانیان در زمان فرمان روائی بر آن مملکت کهن سال توضیح گرفته است. آداب و رسوم مصر نه تنها بسیار قدیمی بلکه بسیار با نفوذ بوده است. فرهنگ عشایری آن روز ایران چگونه می توانسته در مقابل این قدرت فرهنگی بزرگ ایستادگی بخرج دهد؟ باید قبول کنیم که بسیاری از آن آداب و رسوم در طول قرون در ایران مانده و به صورت آداب و رسوم ایرانی در آمده اند.

در ادامه این مقاله ما به داریوش اول به عنوان فرعون مصر نظر می افکنیم.^{۶۰} لازمه این نظر در این است که ما بگذاریم داریوش اول همان طوری که در نظر کاهنان زمان خود جلوه می کرده در مخیله ما خودنمایی کند. بکلام دیگر باید بگذاریم داریوش اول همان جلوه ای را در چهره فرعونیش داشته باشد که در چهره شاهانشاهیش دارد. چنین شناختی صفحه جدیدی در تاریخ شناسی ایران باستان باز می نماید. همچنین اینطور تحقیق می تواند در مطالعات مربوط به سرزمین های مدیترانه شرقی و در درک روابط بین یونان و مصر باستان مفید باشد.^{۶۱}

کشور مصر در طول قرون اشکال مختلفی به خود گرفته. زمانی مصر سُفلی یا مصر عُلیا بوده و زمانی آن دو مصر یکی شده و مصر متحد بوجود آمده و زمانی مصر متحد بر نوبه و لیبی و سوریه و بخشی از بین النهرین حکمرانی می کرده است. بنابراین توسعه دادن سرزمین مصر تا آنجا که ایران را نیز تحت لوای خود قرار دهد برای کاهنان معابد مصر کار مشکلی نبوده. در حقیقت همان طور که قبلاً مشاهده کردیم مصر تاملتها در تحت فرمان حکمرانان "هیکسوس"، نوبه و لیبی بود ولی کاهنان مصری هیچگاه این تسلط را به چشم غلبه آن کشورها بر مصر نگاه نمی کردند. به نظر آنها این مصر بود که بر آن کشورها حکومت می کرد. تنها این مصری بود که "مآت" خود را از دست داده و در رخوت بود.

کاهنان حتی در اموری که نباید در آن توافق راهی داشته باشد نیز به توافق می رسیدند. مثلاً بر طبق قوانین "مآت" فرعون مصر بایست همیشه مرد می بود. ولی کاهنان به فرعونی زنها تن در دادند و از ملکه "هاچپ سوت" که در فرعون بودن از مردان بالاتر بود پشتیبانی کردند. بعد از مرگ "هاچپ سوت" هم باز با همان شیوه با "تات موسیس سوّم" موافقت کردند و نام "هاچپ سوت" را از تمام دفاتر و کتیبه ها برآوردند و مجسمه هایش را شکستند یا خراب نمودند. همین کار را در حق "اخناتن" که به "مآت"

۶۰ برای مطالعه بیشتر زندگی داریوش بعنوان شاه ایران، رجوع شود به ایرج بشیری، زندگی بزرگان، ۱۹۸۸، صص ۵۹۸-۶۰۴.

۶۱ مقایسه شود با هروودت، ۱۹۴۲، ص ۱۴۲؛ برنال، ۱۹۸۷، ص ۱۲۰.

توجهی نداشت نیز روا داشتند و بین او و "هیکسوس" های اجنبی هیچگونه فرقی نگذاشتند.

بنابراین، اگر داریوش اول در نظر داشت یکی از بهترین فراغنه مصر بشمار رود، مخصوصاً اگر می خواست نامش در ردیف نامهای فرمانروایان بزرگ مصر بر روی "دیوار کردار عظما" حک شود، ناچار بود به توافقهائی تن در دهد.^{۶۲} اگر بر روی جملاتی که به زبان مصری بر کتیبه "کانال سوئز" نوشته شده دقت کنیم می بینیم که داریوش اول نسبت به شجره نامه ای که او را پسر الهه "نوت" قلمداد می کند هیچگونه اعتراضی ندارد و فرقی بین پسر "نوت" و نماینده اهورمزد بر روی زمین نمی گذارد. شاید بهمین خاطر بود که مصریان او را دوست داشتند و به او لقب "ستوتی-را" به معنی "تصویر - را" دادند و نامش را در "خارتوش" نوشتند. هیچ یک از فرمانروایان هخامنشی، بغیر از کمبوجیه سوم که وی را "مسوتی - را" یا "پسر - را" خواندند چنین لقبهائی نگرفتند.^{۶۳} کدام توافق بین ایرانیان و مصریان از این بالا تر بود که مصریان قبول کردند پایتخت مصر در ایران باشد و ایرانیان زردشتی قبول کردند که در جوار پایتخت ایران یک مجتمع تدفینی بزرگ برپا گردد؟

پس از این که بر موبدان و کاهنان مسلم شد که پادشاه در نظر دارد ممالک متصرفه کورش کبیر و کمبوجیه سوم را بصورت کشوری یگانه نگهدارد و پس از اینکه گفتگو درباره مکان پایتخت و جای مجتمع تدفینی فرعون معلوم گشت، نوبت به ساختن قبر فرعون و چگونگی ساخت و تزئین آن رسید. قبر پادشاه می توانست در هر می جای گیرد، کوه-گور باشد و یا مانند قبر کورش دارای آرایش سه گوشه (gabled) باشد. پس از آن که پادشاه شکل قبر خود را معین می کرد، موبدان و کاهنان می توانستند کار ساختمان سه بنای اصلی مجتمع، یعنی قبر، معبد تدفین و قصر "هب - سد" را شروع نمایند.

۶۲ برای "سالن نیاکان" یا "دیوار کردار عظما" نگاه کنید به کلیتون، ۲۰۰۱، صص ۱۲-۱۳.

۶۳ کلیتون، صص ۱۹۸-۲۰۱.

ایرانیان از نژاد هند و اروپائی هستند. فرمانروایانی که از تبار آنها بودند و پیش از دودمان هخامنشی حکمرانی میکردند مادها بودند. منطقی ترین راه حل مسئله این بود که قبور هند و اروپائی و مادی ناحیه را بررسی کنند و طرحی بریزند که در عین حال هم مورد پسند ایرانیها باشد و هم قابل قبول برای مصریها. شکل قبور هند و اروپائی و ایرانی آن زمان که نمونه های آنها در فلات ایران یافت می شد، قبوری با آرایش سه گوشه بود و بالاترین نقطه آن به دو صخره سنگ صاف بزرگ که سربسر گذاشته می شد و مثلی را تشکیل می داد ختم می شد. قبوری که در "سیالک" پیدا شده و مقبره کورش کبیر از نوع قبور با آرایش سه گوشه است. (تصویر ۱۱ : کوه-گور مادی با ستونهای مصنوعی (چپ)؛ استخواندان مادی با مربعهای تو در تو).

قبور مادها در اصل استخواندانهائی بوده اند که کم کم شکل کوه-گور بخود گرفته اند. قسمت جلو این استخواندان ها که در دل کوه تعبیه شده اند از چند مربع تو در تو درست شده که یکی از دیگری کوچک تر است و آخری در کوچک استخواندان را تشکیل می دهد. تصویر یکی از خدایان یا تصویر کسی که در آنجا مدفون است در جلو یا بالای قبر در حال نیایش کشیده شده.^{۶۴} علاوه بر این استخوان دانها، کوه - گورهای نیز از زمان مادها بجامانده که طرز ساخت آنها بسیار جالب توجه است. قسمت جلو این کوه - گورها بصورت ایوانی ساخته شده که ستونهای مصنوعی آن در دو طرف در، از سنگهای کوه بیرون آورده شده اند.^{۶۵} در ساختن قبر داریوش اوّل و قبور دیگری که در نقش رستم قرار دارند این هردو طرح، یعنی مربعهای تو در تو که از دل کوه بیرون آورده شده اند و ایوانی که ستونهای مصنوعی دارد، بصورت هنری والائی مورد استفاده قرار گرفته اند. (تصویر ۱۲ : مقبره داریوش اوّل).

قبر داریوش اوّل نیز مثل قبر "توت ماسیس اوّل" در ارتفاع بلندی از زمین ساخته شده و صخره زیر درگاه آن نیز مثل مقبره "توت ماسیس اوّل"

۶۴ گیرشمن، ۱۹۶۴، صص ۱۳۰-۱۳۳.

۶۵ گیرشمن، ۱۹۶۴، صص ۸۵-۹۰.

صاف کرده شده که ورود به آن ممکن نباشد. شکل ظاهری قبر مانند شکل ظاهری کوه - گورهای مادی است که دارای ایوان با ستونهای ساختگی می باشند. در بالای درگاه هیکل پادشاه در حال نیایش آتش کشیده شده. در اطراف ایوان مربع های متحد المركز استخواندانهای مادی را بصورت نمادی از الهه "مآت" در آورده اند که با پره های باز در جلو قبر نشسته و از ساکن آن حفاظت می کند.^{۶۶} امروز ما این نماد را یا با نام "صلیب" و یا با علامت جمع بستن (plus) می شناسیم که البته هر دو نام مفهوم درستی ندارند، بخصوص اگر جهت تزئین مقبره پادشاه و فرعونی کبیر چون داریوش اول بکار رفته باشند.^{۶۷} جالب توجه است که همین نماد میتواند نشان فروهر نیز باشد که همیشه بر فراز ملک داریوش در پرواز است.^{۶۸} (تصویر ۱۳ : الهه "مآت" بر سر در درب ورودی قبر ملکه "نفرتاری").

تنها پس از این که توافق در باره این موضوع ها حاصل شد، موبدان و کاهنان کار ساختن مقبره داریوش را شروع کردند. در نقش رستم، گرچه مقبره داریوش از دیگر مقابر شناخته تر است، از نظر کلی ساخت مقبره خشایار شاه از همه بهتر است. باز نا گفته نماند که قبور شاهنشاهان هخامنشی نیز مانند اهرام و قبور فراعنه مصر بدون ذکر نام صاحب قبر ساخته شده اند. تنها با کمک نوشتجات روی قبور در باره شجره نامه ها و فتوحات می توان تخمینی گفت کدام قبر ممکن است به کدام پادشاه ربط داشته باشد. چنین به نظر نمی رسد که چنین مراسمی را برای فرعون کمبوجیه سوم در پاسارگاد گرفته باشند. تنها ساختمانی که از زمان او بجا

۶۶ "مآت" دختر خدای آفتاب (را) است. داریوش "هم-تصویر را" قلمداد می شود. تصویر "مآت" معمولاً روی تابوتهای سنگی بصورت دختری بالدار ظاهر می شود. چشم گیرترین تصویر "مآت" در بالای درب ورودی مقبره ملکه "نفرتاری" است. در آنجا وی با پره های باز و درحالی که پر "مآت" بر سر دارد نشسته و منتظر زندگی دوباره یافتن ملکه می باشد.

۶۷ درباره انعطاف پذیری فرهنگ ایرانی هرودت می گوید: "هیچ مردمی به آسانی ایرانیان آداب و رسوم دیگران را قبول نمی کنند. لباسهای مادها را مثل لباسهای خودشان می پوشند و در وقت جنگ از زره سینه ای مصریان استفاده می کنند." هرودت، ۱۹۴۲، ص ۷۶.

۶۸ مانند "نارمر" و "رامسس دوم" که عکس دشمنان خود را بطور سرافکننده در پیش پای خود ولی در تحت نظر "اسایروس" نقش کرده اند، در بیستون داریوش همین منظره را تحت نظر اهورمزد (فروهر) منقش ساخته. نگاه کنید به گیرشمن، ۱۹۶۴، صص ۲۳۴-۲۳۷.

مانده بقایای عمارتی است که شبیه یک معبد تدفین است. بقایای قبری را که شباهتی به قبر کورش کبیر دارد نیز به کمبوجیه سوّم نسبت می دهند. ولی اشکال اصلی در این نبود که قبر داریوش اوّل باید چه نوع قبری باشد و با چه نوع تزئیناتی مزین گردد. بلکه اشکال در این بود که آیا برای تدفین داریوش اوّل احتیاجی به ساختن قبر وجود داشت یا نه؟ یعنی آیا ممکن بود داریوش اوّل را که پادشاهی زردشتی مذهب بود در قبری (چه این قبر هرم باشد یا کوه - گور) مدفون ساخت؟ زردشتیان اجساد مردگان خود را در دخمه درفضای باز می گذاردند و میرفتند. پرندهگان شکاری و عوامل طبیعی بقیه کار تدفین را انجام می دادند. و حال آنکه قبری که برای ساختن آن تهیه دیده می شد برای جسد فرعون بود که باید در معبد تدفین تحت مراسم مخصوصی مومیائی میشد و در تابوت سنگی بزرگی در حجره مخصوص در هرم یا کوه - گوری دفن می شد. چطور ممکن بود این دو طرز تدفین را با هم وفق داد و دو نوع مراسم کاملاً مختلف را در حق همان کس و در همان وقت اجراء کرد؟

البته انجام دو مراسم تدفین برای یک نفر جهت کاهنان که در اختفاء ید طولائی داشتند کار مشکلی نبود.^{۹۶} آنها در مصر در مواقع معمولی برای فرعون دو گور مجلل می ساختند. یکی از این گورها معمولاً در "ممفیس" مرکز اداری کشور و دیگری در مرکز دینی "ابیدوس" و یا در جایگاه "سوکار" خدای مرگ در "سقاره" ساخته می شد. و اغلب فرعون در هر دو قبر مدفون می گردید بطوری که یکی از قبور قبر اصلی او را تشکیل می داد و دیگری قبر تزئینی او به حساب می آمد. البته کسی نمی دانست کدام یک قبر اصلی و کدام یک قبر تزئینی فرعون است.

آیا ممکن بود که کاهنان و موبدان به این موافقت رسیده بودند که برای فرعون داریوش و شاهنشاه داریوش دو مراسم تدفین جداگانه انجام دهند که یکی زردشتی و ایرانی و دیگری مصری باشد؟ با این حساب داریوش هم به یک کوه - گور و هم به یک معبد تدفین احتیاج داشت. از روی این

حساب، بعد از مرگش، کاهنان بدن داریوش را در معبد تدفین آماده می کردند و سپس آن را در حجره کوه - گور در تابوت بزرگ سنگی می گذاشتند. پس از اتمام این مراسم، موبدان جسد را از کوه - گور برداشته به دخمه می بردند و تحت مراسم زردشتی در فضای باز می گذاشتند و می رفتند. آیا داریوش اجازه انجام چنین مراسمی را بعد از مرگ خود می داد؟ البته ما جوابی برای این سؤال نداریم. در عین حال می دانیم که این عمل برای فراغته قبل از داریوش کاری معمولی بوده و هیچ یک در آن اشکالی ندیده بودند. علاوه بر این، داریوش همیشه در فکر پیرزنی بود که در کنار رود نیل نشسته و همه امیدش برای زندگی دوباره یافتن بسته به اعمال و رفتار فرعونش بود. آن پیر زن رمز زندگی دوباره یافتن خود را در تدفین صحیح فرعون خود می دید. داریوش به پاس خاطر آن زن هم که بود به اجرای این مراسم تن در می داد. علاوه بر این چیزهائی که در درون مقبره داریوش یافت شده اند نیز بر همین دلالت دارند. آنها نشانگر این موضوع هستند که امید یافتن زندگی دوباره جزء آمال و آرزوهای هخامنشیان دوران داریوش نیز بوده است. کمتر کسانی درون کوه - گور داریوش اول را دیده اند. امستد درون قبر را اینطور توضیح می دهد و چشمگیرترین چیزی که در آنجا می بیند تابوت های سنگی (sarcophagi) است که اجساد فراغنه در آنها گذاشته و پوشش آنها را مهر و موم می کردند :

دری کوتاه در وسط به حجره تدفین که حالا کاملاً خراب شده باز می شود. در درون حجره چهار طاقچه بزرگ از سنگ کوه بیرون آورده شده و در هر طاقچه سه تابوت سنگی بزرگ که باید به داریوش و نزدیکانش تعلق داشته باشد، قرار دارد.^{۷۰}

در این خصوص، سامی نیز درباره فهرستی از اشیاء یافت شده در تخت جمشید صحبت می کند. این فهرست شامل چندین چشم "هاروس"، مجسمه هائی با نوشته مصری، و اشیائی با نامهای فراغنه از جمله "نکو"، "سامتیک" و "آمازیس" میباشد. جالب ترین چیزهائی که مربوط به تدفین

بسبب مصری نام برده شده "دو قطعه استوانه شکسته مخصوص نذر"، ابزارهای فلزی، و "قسمتی از استوانه های مربوط به امور مذهبی (۹) از سنگ لاجورد"^{۷۱} است. متأسفانه سامی از چگونگی این ابزار و این که آیا آنها از نوع لوازمی هستند که کاهنان در مومیائی کردن اجساد از آنها استفاده می کرده اند توضیحی نمی دهد و البته نمیتوانسته هم بدهد. اشیاء دیگری هم هست که درست شناخته نشده اند و نمیتوان به ارزش واقعی آنها پی برد. ولی تعریفی که وی از "استوانه های مربوط به امور مذهبی (۹) از سنگ لاجورد" می نماید خیلی شبیه به تعریف تنگهای "کنوپیک" است که در آنها اعضای درون بدن بجز قلب را می گذاشتند.

همان طور که قبلاً ذکر شد، در مصر هر مجتمع تدفینی دارای یک معبد تدفین بود. معبد تدفین می توانست بزرگ و گسترده باشد و یا می توانست مانند حجره تدفین "رامسس سوّم" که در عکس آمده محقر و ساده باشد.^{۷۲} موبدان و کاهنانی که دست به ساختن یک معبد تدفینی در بخشی از کشور که اکثریت مردم آن زردشتی بودند زدند اشکال کارشان تنها در اندازه معبد نبود. در باره شکل ظاهری آن نیز باید به توافق می رسیدند. به نظر موبدان، شکل بنا باید طوری می بود که به چهارطاق شبیه باشد. چهارطاق بنائی بود که در زیر آن زردشتیان مراسم آتش را بجا می آوردند. و برای این که این چهارطاق شبیه معبد تدفین باشد، باید هر چهار دیوار آن کاملاً بسته باشد.^{۷۳} آنها نمی دانستند که تنها چهارطاق بودن بنا کافی بود که بنا را برای ابد با نام زردشت پیغمبر همباز گردانند.^{۷۴}

بنائی که درباره آن صحبت می کنیم بنائی است که روبروی مقبره داریوش اول واقع است. بنائی است برج مانند و چهارگوشه که با نام کعبه زردشت شناخته می شود. بنائی نیز همانند آن در پاسارگاد وجود دارد که

۷۱ سامی، ۱۹۷۰، صص ۲۹۱-۲۹۳.

۷۲ کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۶۲.

۷۳ برای بکاربرد "چهارطاق" در مراسم زردشتی، نگاه کنید به گیرشمن، ۱۹۶۲، ص ۱۵۰.

۷۴ سامی، ۱۹۷۰، ص ۴۴؛ دونالد ویلبر، پرسپولیس: باستانشناسی ایران مرکز جلوس شاهان پارس، ۱۹۸۹، ص ۱۰۷؛ پیرنیا، جلد ۶، ص ۱۶۰۱.

بخوبی کعبه زردشت حفظ نشده. شاید اگر بنای کعبه زردشت هم به زیر گرد و خاک کوه نخزیده و تدریجاً از اذهان ناپدید نگردیده بود امروز به این تازگی جلوه گر نمی شد.^{۷۵} "ویلبر" درباره این ساختمان چنین می گوید:

در مقابل مقبره داریوش (اول) آثار دیوار گلینی است که محققاً عمارت اصلی را در بر می گرفته. آنچه بنام کعبه زردشت خوانده می شود، در درون این محوطه است. یک همچنین بنائی نیز بنام زندان سلیمان در پاسارگاد وجود دارد. درباره علت ساختن این بناها در بین محققان هیچگونه توافقی نیست. این بناها یا مقبره بوده اند، یا معبد و یا از آن ها به عنوان جایگاه آرشو مدارک دینی استفاده میشده. اگر بگوئیم اینها مقبره بوده اند، باید مقبره شاهانی قبل از کورش و داریوش باشند. اگر بگوئیم اینها آتشکده بوده اند، ساخت آنها برای نگهداری آتش مقدس مناسب نیست.^{۷۶}

با در نظر گرفتن گفتار بجای "ویلبر" که این ساختمان ها مقبره و آتشکده نبوده اند و با در نظر گرفتن بحثی که درباره کوه-گورهای پادشاهان هخامنشی داشتیم، اینطور به نظر می رسد که شاید این بنا یک معبد محقر تدفین بوده، مانند معبد تدفین "رامسس سوم" (۱۱۸۲-۱۱۵۱ ق م).^{۷۷} وجود تابوتهای سنگی بزرگ در درون قبر داریوش اول و گفتار هرودت مربوط به این که داریوش علاقه مخصوصی به زندگی پس از مرگ داشته به این پیشنهاد قوت می دهد. (تصویر ۱۴ : بنائی که بنام "کعبه زردشت" شناخته می شود (چپ)؛ معبد تدفین "رامسس سوم").

البته بین این دو بنا تفاوتی نیز هست. روی دیوارهای معبد تدفین "رامسس سوم" با اشکال و نوشتجات مصری پوشیده شده و حال آنکه روی کعبه زردشت هیچگونه تصویر یا نوشته ای نیست و آنچه هم هست یا از زمان ساسانیان است و یا از کارکردهای یونانیانی که بعدها به ایران سر زده اند. شاید دلیل بیکار ماندن چنین بنائی همین باشد که بعد از ختم روابط بین ایران و مصر دیگر دلیلی جهت نگهداری از آن وجود نداشته و بنابراین به

۷۵ برای توضیح بیشتر، رجوع شود به گیرشمن، ۱۹۶۴، ص ۲۲۷.

۷۶ ویلبر، ۱۹۸۹، ص ۱۰۷.

۷۷ برای اطلاعات بیشتر درباره معبد تدفین "رامسس سوم" نگاه کنید به کلیتون، ۲۰۰۱، ص ۱۶۲.

دست فراموشی سپرده شده.^{۷۸} علاوه بر این هنوز بر ما مبرهن نشده است که آیا در حقیقت این بناها برای انجام مراسمی که مربوط به آنها میشود بکار رفته اند یا مانند اهرام نوبه ای ها تنها جنبه تزئینی داشته اند. (تصویر ۱۵ : بنائی که بنام "زندان سلیمان" شناخته می شود.)

تنها سئوالی که در این خصوص می ماند این است که چرا باید چنین معبد تدفینی را در پاسارگاد ساخته باشند؟ قبلاً ما دربارهٔ کمبوجیه سوّم، فرزند کورش کبیر و فاتح مصر علیا و سفلی و اوّلین فرعون ایرانی تبار مصر صحبت کردیم. امکان دارد که معبد تدفینی برای او در پاسارگاد ساخته شده باشد. این معبد یا مورد استفاده قرار نگرفته و یا بخاطر مکانی که در آن واقع شده بخوبی معبد تدفینی داریوش اوّل حفظ نشده است. بحث ما در اینجا، البته، دربارهٔ چگونگی چنین مجتمعی در پاسارگاد نیست ولی اگر آنچه را در بالا در بارهٔ وظایف کاهنان و وظیفهٔ آنها در پایه گذاری مجتمع تدفینی فرعون از همان اوان سلطنتش گفتیم، بیاد بیاوریم، بعید نیست که پس از پنج سال فرعونی کردن بر مصر، در هنگام مرگ نابهنگامش، کار ساختن مدفن فرعون کمبوجیه سوّم باید تا اندازهٔ زیادی پیشرفت کرده باشد. و دلیل اینکه داریوش از آن معبد استفاده نکرده در این است که اوّلاً مرو دشت جای بسیار مناسب تری برای ساختن یک مجتمع بوده و ثانیاً مجتمع باید در درّه ای باشد که بتواند، مانند نقش رستم، قبور چندین پادشاه را بر سطح کوهی بلند جای دهد. شاید سرسبزی مرو دشت نیز در تصمیم موبدان و کاهنان برای ساختن پارسه بی اثر نبوده باشد.

پس از این که مکان کوه - گور و معبد تدفین معین شد، موبدان و کاهنان به تدارک برای سوّمین و آخرین بنای لازم جهت مجتمع پرداختند. این بنا را با نام کاخ نوجوانی یا قصر "هب - سد" می شناسیم، که از آن در هنگام ضیافت سی سالگی فرمانروائی فرعون استفاده می کردند. در اینجا بود که فرعون، همانطور که گفتیم، به پرورش تن و روان خود می پرداخت و هم اینجا بود که وی بعد از سی سال حکمرانی بر همگان ثابت می کرد که

۷۸ مثلاً برای رفتار خشایارشا به مصریان، نگاه کنید به دادسون ، ۲۰۰۰، ص ۱۹۶. همچنین بشیری، خشایارشا، اول، زندگی بزرگان،

هم از نظر جسمی و هم از حیث روانی تواناست و میتواند تا سی سال دیگر امور مملکت را به پیش ببرد. نقاشیهای روی دیوارهای کاخ نوجوانی حاکی از توانائی فرعون در امور مختلف می باشد.

داریوش اول که سی و پنج سال فرعون دلیخواه مصر بود باید اقلأ یک ضیافت نوجوانی داده باشد. و بهترین کاخ برای انجام مراسم این ضیافت در مجتمع، همان تخت جمشید امروزی است. دربارهٔ تخت جمشید کتب و مقالات فراوانی بچاپ رسیده ولی بسیاری از مطالب این نوشتجات بیشتر به شاخ و برگ دادن به جنبهٔ افسانه ای تاریخ ایران می پردازند تا به حقایق تاریخی. ریشه های افسانه سازی فرهنگ ایرانی و داخل نمودن افسانه ها در مطالب جدی تاریخ ایران خود تاریخ جداگانه ای دارد. در اینجا ما تنها به شرح نامگذاری پارسه و نقش داریوش اول در این کاخ بسنده می کنیم. (تصویر ۱۶: داریوش اول در حال نبرد با وحوش).

کسانی که نام تخت جمشید را بر "پارسه" گذاشتند کسانی بودند که این بنا را قرن‌ها بعد از حملهٔ اعراب به ایران پیدا کردند. تخت جمشید دلالت بر این دارد که بنا جایگاه نشست جمشید، یکی از پادشاهان افسانه ای ایران کهن بوده. دو چیز باعث انتخاب این نام شده. یکی این که از دید عوام جمشید دوستدار شکار بوده و دیگر آنکه عکس هائی که بر درگاه های این کاخ نقش بسته پادشاه را در حال نبرد با شیر و حیوانات درنده خیالی نشان می دهند. آنچه باید در نظر بگیریم این است که این عکسها بر درگاههای این کاخ حقیقتی مخصوص را بازگو می کنند و کسی که در کشتن شیر و حیوانات درندهٔ دیگر شرکت دارد شخصی افسانه ای نیست. البته اگر بدون دلیل بگوئیم داریوش اول شاهنشاه ایران اینطور به زور و بازوی خود می بالیده شاید حرف درستی نباشد چون شاهان ایران اکثراً به توانائی روان خود می بالند. ولی اگر بگوئیم داریوش اول فرعون مصر این کار را می کند هیچ گونه اشکالی وجود ندارد. فرعون داریوش میخواهد، با وجود سنی که از او می‌رود، مصریانی را که از کاخش دیدن می کنند قانع سازد که هنوز هم قادر و تواناست. تعداد چترداران و حوله داران و عطرمدان آوران بر درگاههای کاخ داریوش درست مانند کفش داران کاخ های "هب - سد" فراعنهٔ قبل از او می باشند. (تصویر ۱۷: داریوش و چتر دارانش بر درگاه های "پارسه").

این سؤالات و سؤالات بیشتر دیگری جواب خود را می یابند اگر ما به مجتمع نقش رستم - تخت جمشید با نظری کاملاً منطقی نگاه کنیم و نقش مهم کعبه زردشت در مجتمع را فراموش ننمائیم. این درست است که شاهنشاهان ایران بیشتر به جنبه فکری و روانی می پرداختند تا به جنبه جسمی ولی همین هم درست است که فراعنه مصر به همان اندازه در فکر نشان دادن قوت جسمی خود بودند که در فکر نشان دادن قوت روانی و عقلانیشان. بنابراین، این داریوش اول فرعون مصر است که سایه خود را بر درگاههای پارسه انداخته و با رعایای مصری خود به مکالمه پرداخته است، نه داریوش اول شاهنشاه ایران زمین. حاضر بودن کفش دار فرعون در کاخ نوجوانی نیز یکی از لوازم دربار فرعونی بود منتها موبدان ایرانی بجای کفش دار، چتردار و حوله و عطردان دارها را قرار دادند تا اعلیحضرت با پای برهنه بر زمین مقدس قدم رنجه نفرماید!

جمشید همچنین همان پادشاه افسانه ای ایران است که می گویند اولین جشن نوروز در دربار وی برپا شد. ولی اگر باز به تاریخ مصر باستان که تا اندازه ای روند فرهنگی ایران زمان داریوش را تشکیل می داده نظر افکنیم، می بینیم "آمون هوتپ سوم" که یکی از مقتدر ترین و کاردان ترین فراعنه مصر بود هر سال بر تخت می نشست و از شاهان، وزراء، و بزرگان کشورهای تحت الحمایه اش پذیرائی می نمود. این بزرگان مرغوب ترین و کمیاب ترین حیوانات، متاع ها و دستاوردهای کشور خود را برای او به ارمغان می آوردند. و "آمون هوتپ سوم" در ازا آنها طلای نوبه ای می داد. داریوش نیز از پارسه برای همین نوع پذیرائی شاهانه، استفاده می کرد و یاد بودی از آن شاهان، وزراء و بزرگان کشورهای همسایه را در تصویرهای روی دیوارهای کنار پله های پارسه بجا گذاشته است. پس از انقراض سلسله هخامنشی این آداب و رسوم رسمی جنبه ملی و دائمی بخود گرفت. در کتیبه کانال سوئز این جشن های دوران فرعونی داریوش را اینطور ضبط کرده اند: "تمام خارجیها با هدایای خود باو رو می آورند و برای او کار می کنند."^{۷۹}

(تصویر ۱۸ : (بالا) ملتهای تابع مصر بدربار "آمون هوتپ سوّم" هدیه می آورند؛ حکام ایران باستان به دربار فرعون داریوش هدیه می آورند.) آنچه از مراوده و معاشرت ایرانیان دوران هخامنشی و ساکنان مصر باستان بر می آید این است که ایرانیان یا در اجرای مراسم دینی خود و در پیروی از خدایان خود آن قدر پابرجا نبودند و یا، همان طور که توضیح داده شد مانند فراغته نوبه ای دین را به بازی گرفته و وسیله پیش برد امور اجتماعی و سیاسی خود نموده اند. و شاید پادشاهانی بوده اند که خوشحالی و شادکامی رعایای خود را در مد نظر داشته و برای رسیدن به آن از هیچ کوششی خود داری نکرده اند. هخامنشیان ادوار بعد، همان طور که در جای دیگر نشان دادیم نه تنها اهورا مزدا، بلکه میترا و آناهیتا را نیز نیایش می کردند و در عین حال سروری کشور مصر را نیز داشتند.^{۸۰} روابط سیاسی و اجتماعی آنها با مصر آنقدر خوب نبود و مصریان آنان را فراغته خود به معنی برپادارندگان "مآت" به حساب نمی آوردند.

نتایج حاصله از این تحقیق

این مطالعه نشان می دهد که گرچه داریوش اوّل بعنوان شاهنشاه ایران بسیار شناخته است، بعنوان دوّمین فرعون ایرانی تبار مصر کاملاً ناشناس است. بهمین طریق، گرچه داریوش اوّل بعنوان حامی نظام اهورائی و پشتیبان "فرّ" بسیار شناخته است، بعنوان حامی و برپادارنده "مآت" کاملاً ناشناس است. داریوش اوّل شخصی عاقل، فهمیده، جهاندار و جهاندار بود. او از همان اوان زندگیش در مصر به کنه تمدن ایران و مصر پی برد و وسعت علم خود را با استفاده از دانش موبدان و کاهنان گسترش داد و یک سیستم فرمانروائی بوجود آورد که در عین حال که ایرانی بود، در نزد مصریان حامی ملیّت مصری و در نزد دیگران حامی ملیّت آنها بود. امپراطوری

۸۰ ایرج بشیری، کیهان شناسی مزدائی، ۲۰۰۳، صص ۹۶-۱۰۳.

داریوش بر پایه دو عقیده کهن و آزمایش شده استوار بود یکی از این عقاید پیروی از "نظام اهورائی" بود که از اهورمزد به وی به ودیعه رسیده بود و دیگری بوجود آوردن و پایدار نگهداشتن "مآت" بود که راه و رسم آن را "هم تصویرش - را" و مادرش "نوت" به او آموخته بودند. آنچه در بطن این دو قدرت خداداد قرار داشت و از این دو عقیده یک نظام کامل بوجود می آورد این بود که "نظام اهورائی" و "مآت" دو عقیده مکمل یکدیگر بودند. یکی نشان می داد نظام را چگونه میتوان بوجود آورد و دیگری نشان می داد نظام را چگونه میتوان جاری و پایدار و جاوید ساخت.

این مقاله با تحقیق در فرهنگ و حکومت فراعنه نوبه ای نشان داد که حکومت ملتی بر ملت دیگر، بخصوص اگر ملت مغلوب ملتی متمدن مانند مصریان قدیم باشد آنگاه مثمر ثمر می گردد که دانش ملت مغلوب، بطور صادقانه برای رفاه همگان بکار گرفته شود. تنها تظاهر به استفاده از مظاهر تمدن قدیم مثمر ثمر نخواهد بود. این مطالعه همچنین با تکیه بر فرهنگ غنی مصر باستان و مطالعه روندهائی که در فرهنگ ایران هخامنشی نفوذ داشته اند نشان می دهد که داریوش اول در وارد ساختن فرهنگ مصری در ایران عشیره ای زمان خود با صداقت کامل رفتار کرده است. صدق این گفتار در بناهائی که از زمان داریوش اول بجا مانده است -- نقش رستم، کعبه زردشت و پارسه -- بوضوح آشکار است.

دانشمندانی که به مطالعه ایران باستان پرداخته اند تنها آنچه را که ایرانی بوده مشاهده و با تحسین به جهانیان عرضه کرده اند. تعمق در افکار و هنر آن زمان به آسانی نشان می دهد که در کنار نمادهای فراوان ایرانی نمادهای کمتر چشم گیر مصری نیز وجود دارند که حاکی اصول و موازین بس سنگینی از افکار، آمال و آرزوهای آن مردم است.

این مطالعه تنها درباره مراسم مصریان قدیم در باره تدفین فراعنه می باشد که ایرانیان نیز به نوبه خود در آن سهم داشته اند. ولی نفوذ مصر در فرهنگ ابتدائی و عشیره ای ایران هخامنشی خیلی عمیق تر از آن است که در این مختصر بگنجد. تأثیر "مآت" و سایر روندهای تمدن مصری در فرهنگ ایرانی عمیق است و به گلهائی میماند که در قالیهای ایرانی تعبیه می شود با این تفاوت که گل قالی رشد نمی کند و حال آن که نمادهای فرهنگی

همیشه در حال رشد و دگرگونی هستند. بکلام دیگر ما تازه به ابتدای شناخت تأثیر مصر در تمدن ایران باستان رسیده ایم. بر ماست که وجوه این روند دو هزار و پانصد ساله و شکلی را که بفرهنگ ما داده و نتایج حاصله از آن را بتوانیم هرچه بیشتر بکاویم و کشف کنیم.



فهرست کتابها

- المستد، ا. ت. *تاریخ امپراتوری ایران*، چاپخانه دانشگاه شیکاگو. ۱۹۷۰
 اندرسن، استوارت. "آئینه گذشته" *مجله جهان آرامکو*. ژوئیه - اوت ۱۹۸۳.
- برنال، مارتین. *آئینای سیاه*، جلد ۱، چاپخانه دانشگاه راتگرز، ۱۹۸۷.
 بشیری، ایرج. "داریوش اول کیبر" *زندگی بزرگان در خلال تاریخ*، جلد ۲، ۱۹۸۸.
- _____ *خشایارشا اول، زندگی بزرگان در خلال تاریخ*، جلد ۵، ۱۹۸۸.
 _____ *شاهنامه فردوسی: ۱۰۰۰ سال بعد*، آکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۹۴.
 _____ "کیهان شناسی مزدائی" *زردشتیگری و ارزشهای آن در تمدنهای خاورمیانه*، آکادمی علوم تاجیکستان، ۲۰۰۳.
- پیرنیا، حسن. *ایران باستان*، جلد های ۱۰-۱، سازمان کتابهای جیبی، ۱۹۶۳.
 دادسون، ایدان. *سلاطین نیل*، چاپخانه دانشگاه امریکائی قاهره، ۲۰۰۰.
 راوندی، مرتضی. *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد های ۶-۱، انتشارات امیر کیبر، ۱۹۷۶.
- سامی، علی. *پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی: شوش، هگمتانه، تخت جمشید*، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۹۷۰.
- عاصمی، محمد س. *انسیکلوپیدیای سوویتی تاجیک*، جلد ۴، دوشنبه، ۱۹۸۱.
- فرای، ریچارد ن. *میراث ایران*. کتابخانه امریکائی جدید، ۱۹۶۶.
 کلیتون، پیترا. *سال شناسی فراعنه: گاهنامه سلطنت به سلطنت سلسله های مصر باستان*، تاماس و هادسن، ۲۰۰۱.
- کنت، رولاند گ. *فارسی باستان: دستور زبان، متون، لغت شناسی*، انجمن تحقیقات خاور دور، ۱۹۶۱.
- گرزیمسکی، کریزتف، "سودان: سرزمین اهرام" *مجله جهان آرامکو*. ژوئیه - اوت ۱۹۹۱.

- گرشمن، رمان. *هنر ایران باستان از ابتداء تا عصر اسکندر کبیر*، نشر گلدن پرس، ۱۹۶۴.
- مورنز، سیگفرید. *ادیان مصر*، چاپخانه دانشگاه کرنل، ۱۹۹۶.
- ویلبر، دونالد ن. *پرسپولیس: باستانشناسی ایران مرکز جلوس شاهان پارس*، انتشارات داروین، ۱۹۸۹.
- هرودت. *جنگهای ایرانیان*، کتابخانه جدید، ۱۹۴۲.

ایرج بشیری

تأثیر مصر در تمدن ایران باستان

طراح کامپیوتر
فرید عصمت الله

به مطبعه ۳/۶/۲۰۰۷ سپرده شد . به چاپ ۱۸/۶/۲۰۰۷ امضاء شد.
کاغذ افست. چاپ افست. اندازه ۸۴X۶۰ ۱۶/۱. جزء چاپی ۱۷,۵.
تعداد نشر ۵۰۰ نسخه. سفارش شماره ۹۸.

نشریات «دواشتیچ»
شهر دوشنبه، خیابان «دوستی خلق ها»، ۴۷،
تلفن: ۴۷-۶۱-۲۷، ۶۶-۵۶-۲۳

Email: devashtich@tojikiston.com